مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۲۰ ، تابستان ۱۳۹۹جلد۳، ص۱۴۳-۱۱۷
http://www.jhss.ir

تحلیل گفتمان، روابط بین‌الملل و سیاست خارجی

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال ششم)
شماره ۲۰/ تابستان ۱۳۹۹ / ص ۱۴۳-۱۱۷

ناصح عظیمی[۱]، محمدعلی نعما[۲]

[۱]کارشناس ارشد علوم سیاسی

[۲]دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

نویسنده مسئول:

ناصح عظیمی

چکیده

روش‌شناسی گفتمان درک تازه‌ای از منطق و شیوه‌ی جمع‌آوری و بکارگیری داده‌های تحقیق در حوزه‌ی روابط بین‌الملل به دست می‌دهد. در مطالعه‌ای گفتمانی در حوزه‌ی بین‌الملل، بر خلاف روش‌شناسی‌های کلاسیک، داده‌های پژوهشی را به صورت خطی و بر اساس رویکردی علی/معلولی (نگرش پوزیتیویستی) تحلیل نمی‌کنیم؛ بلکه می‌کوشیم تا ضمن رویکردی تفهمی به حوزه‌های خطیری نظیر نحوه‌ی هویت‌یابی بازیگران و تبار تاریخی حاکی از آن، اظهارات، جهان واژگانی و زبان سیاسی در دسترس، شیوه‌های اقدام و عمل بر پایه‌ی قدرت منتشر و مویرگی و نظام‌های دانش و مشروعیت ورود کنیم و در نهایت درکی انضمامی از آرایش قدرت در حوزه‌ی بین‌الملل و نحوه‌ی فهم بازیگران آن از خویشتن و دیگری به دست دهیم. این بدان معناست که در چنین مطالعه‌ای از عرصه‌ی بین‌الملل نتیجه‌گیری‌های اثبات‌گرایانه و حایز انگاره‌های خطی تاریخی جای خود را به فهم تطورپژوهانه، تبارشناسانه و موقعیت‌پایه از پدیدارهای بین‌المللی می‌دهد. جهت حصول چنین درکی باید روابط بین‌الملل به مثابه‌ی سامانی گفتمانی، که حاصل همکنشی اعضا و تأثیر ایده‌ها، مفاهیم و هویت‌ها طی زمان است در نظر گرفته شود.

واژگان کلیدی: گفتمان، تحلیل گفتمان، امر سیاسی، روابط بین‌الملل، سیاست خارجی

گفتمان: خاستگاه و معنا

واژه‌ی گفتمان توسط یکی از مترجمان ایرانی به عنوان معادلی برای واژه‌ی انگلیسی دیسکورس (Discourse) پیشنهاد و در اندک زمانی استفاده از آن رایج شد؛ به گونه‌ای که حتی به سریال‌های تلویزیونی و محاورات روزمره‌ی مردم نیز راه یافت. در واژه‌نامه‌ها در مقابل دیسکورس علاوه بر گفتمان که کاربرد فنی‌تر آن در حوزه‌ی فلسفه و علوم اجتماعی است، به واژه‌های خطابه، گفتار و کلام نیز بر می‌خوریم که کاربردهای معمولی‌تر و البته پرسابقه‌تر این واژه را بیان می‌کنند (آشوری، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

بر اساس لغت‌نامه‌ی وبستر، واژه‌ی دیسکورس (Discourse) اولین بار در قرن چهاردهم در کتاب‌ها ثبت شده است. در مقابل معنای باستانی و غیرمستعمل گفتمان (توانایی فرد در ارائه‌ی فکری منسجم و منظم) که بعدها به معنای تبادل نظر از راه کلام به کار رفت، معنای جدید آن به بیان منظم و منسجم و مطول از یک فکر در مورد موضوعی خاص اشاره دارد (وبستر، ۱۹۹۳: ۳۳۱).

"Discourse" از واژه‌ی لاتین "Discurrere" گرفته شده که به معنای حرکت وسیع در جهات مختلف یا دویدن از این سو به آن رو است. "Dis" یعنی در جهات مختلف و "Currere" یعنی دویدن یا حرکت سریع. مفهوم گفتمان در گذشته، از نظر ساختاری واژه‌ای بود که به مباحثات و نقد و نظرهای عالمانه‌ای اطلاق می‌شد که در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی صورت می‌گرفت (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۴).

در مورد مفهوم گفتمان تعاریف گوناگون و متنوعی وجود دارد. ون دایک درباره‌ی تعریف گفتمان می‌نویسد: "کاش می‌توانستیم آنچه را درباره‌ی گفتمان می‌دانیم به شکلی فشرده در تعریفی ساده بگنجانیم". او ادامه می‌دهد: "اما متأسفانه مفهوم گفتمان نیز مانند مفاهیمی چون زبان، ارتباط، تعامل، جامعه و فرهنگ مفهومی اساساً مبهم است" (ون دایک، ۱۳۸۲: ۲۹-۱۵). گفتمان‌ها مدام توسط فرآیند حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی درصدد به حاشیه راندن و طرد گفتمان و مفصل‌بندی رقیب هستند و می‌کوشند تا عناصر گفتمانی خویش را برجسته کنند و همیشه حالتی از رقابت و ضدیت و کشمکش میان گفتمان‌ها وجود دارد (ربانی خوراسگانی و میرزائی، ۱۳۹۳: ۴۳). ون دایک گفتمان را هم شکل خاصی از کاربرد زبان و هم شکل خاصی از تعامل اجتماعی می‌داند که به صورت یک رویداد ارتباطیِ کامل در موقعیت اجتماعی تفسیر می‌شود (کوبلی، ۱۳۸۷: ۳/ ۶۰۰).

در واژه‌نامه‌ی انگلیسی آکسفورد، چنین تعریفی از گفتمان آمده است: حرکت از منطقه‌ای به مکانی دیگر؛ گفتگو و مباحثه با دیگران؛ از مقدمه به نتایج رسیدن؛ طرز عمل شفاهی یا نوشتاری در یک حیطه‌ی موضوعی که در مورد آن بحث شود (آکسفورد، ۲۰۰۳). در واژه‌نامه‌ی مریام وبستر این تعاریف ذکر شده است: گفتگو، بحث؛ بیان کردن عبارات در قالب گفتگوی شفاهی؛ تحلیل گفتمان در این واژه‌نامه چنین تعریف شده است: بررسی روابط زبان‌شناختی و ساختارها در مباحثه‌ها؛ تعامل شفاهی ایده‌ها؛ بحث شفاهی یا نوشتاری (مریام وبستر، ۲۰۰۳). در فرهنگ جدید هریتیج چنین آمده است: بحث درباره‌ی یک موضوع چه به صورت شفاهی و چه به صورت کتبی (Heritage, 1984). به این ترتیب، مشاهده می‌شود که تأکید اصلی این واژه‌نامه در تعریف گفتمان، بحث و گفتگو چه به صورت شفاهی و چه به صورت کتبی یعنی ترکیبی از این دو قالب است.

سینکلر و کولثارد (1975) گفتگوی شفاهی را برای تعریف گفتمان مطرح می‌کنند. گیلبرت و مالکی (1984) متون را نیز جزء گفتمان در نظر می‌گیرند. آنها بر عقیده‌اند که از متون می‌توان معانی مختلفی دریافت. پاتر و وثرل (1987) اظهار می‌دارند که اصطلاح گفتمان می‌تواند به معنای تمامی قالب‌های تعاملات گفتاری چه رسمی و چه غیررسمی و نیز متون نوشتاری در تمامی انواعش باشد. آنها این اصطلاح را به عنوان یک اصطلاح کلی در نظر می‌گیرند نه خاص. از لحاظ واژگانی این اصطلاح کمی گمراه‌کننده است، چون برخی آن را با تحلیل گفتگو اشتباه می‌گیرند. تحلیل گفتگو نخستین بار توسط هاروی ساکس مطرح شد و شامل تنظیمات یا الگوهای ساختاری در مکالمه و تعیین روش‌های ایجاد این الگوها از سوی مکالمه‌کنندگان است (تراورس، ۲۰۰۱: ۸۵-۸۴). این روش تحلیل، به مطالعه‌ی نظم و سازمان کنش‌های اجتماعی بویژه در تعاملات روزمره و در گفتارها و کردارهای افراد جامعه می‌پردازد (پساثاس، ۱۹۹۵: ۲). این شیوه در تحلیل مکالمات روزمره‌ای که بویژه در زمینه‌های سازمانی اتفاق می‌افتند کاربرد دارد. مثل تعامل کتابدار مرجع و کاربر، پزشک و بیمار و تعاملات مشاوره‌ای. تحلیل گفتگو کمتر به تفسیر محتوای کلمه می‌پردازد و بیشتر به جنبه‌های ساختاری کلمات توجه می‌کند.

عده‌ای مانند فرکلاف (1995) گفتمان را به موسیقی و هنر نیز نسبت داده‌اند و برخی، آن را به عنوان ایده‌ها، فلسفه‌ها، عقاید و ارزش‌ها تعریف می‌کنند و در نظر می‌گیرند (ون دایک، ۱۹۹۷). از نظر شوانت (2001) گفتمان بیشتر به مسائل زبان‌شناختی ساختار گفتار و فرآیندهای استفاده‌شده توسط سخنرانان در انعکاس اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های آنها مرتبط است. واتسون (2000) گفتمان را بخشی از زبان عملی در نظر می‌گیرد. وی بر این عقیده است که برای اینکه به گفته معنا بدهیم باید گفته و عمل را با هم تفسیر کنیم.

گفتمان در کاربرد سنتی ـ فلسفی آن به مفهوم دلیل‌آوری و بازتاب روشنگرانه و کنترل‌شده‌ی گفتاریا نوشتاری است. نوریس (۱۳۷۷) عقیده دارد که مفهوم گفتمان از این جهت در فلسفه مورد توجه قرار گرفت که می‌توان از آن در حوزه‌ی تحلیل منطقی ـ معنایی استفاده نمود. در کلی‌ترین معنا، گفتمان عبارت از تجلی زبان به عنوان یک ابزار ارتباط نمادین، در گفتار، نوشتار و رفتار است. گفتمان، شکلی از کاربرد گفتگوست اما در قالبی کلی‌تر. گفتمان، تنها معنای ظاهری مطرح‌شده در گفتگو را ندارد بلکه شرایط مکانی، زمانی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را به صورت پنهان با خود در بر دارد. گفتمان مشخص می‌سازد که چه کسی در چه زمانی و با چه لحنی و با چه منظوری صحبت کرده است. گفتمان، واحدهای بزرگتر زبانی همچون بندها، مکالمات و مصاحبه‌ها را در بر می‌گیرد.

به تعبیری، گفتمان رویکردی ساختاری به متن است که امکان اتصال متن به جنبه‌های جامعه‌شناختی را فراهم می‌کند. این واژه در سیر تکاملی خود به پیکرهای منسجم و معقول از گفتار و نوشتار نیز اطلاق شده است. گفتمان همچنین مجموعه‌ای از گزاره‌هایی است که یک مفهوم کلی را در بر می‌گیرد. لاکلا و موفه (1985) در کتاب هژمونی و راهبرد سوسیالیستی، گفتمان را مجموعه‌ای معنی‌دار از علائم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی تعریف می‌کنند. در نزد آنان، گفتمان صرفاً ترکیبی از گفتار و نوشتار نیست بلکه این دو خود اجزای درونی کلیت گفتمان فرض می‌شوند و گفتمان هم در برگیرنده‌ی بُعد مادی و هم مزین به بُعد نظری است (هنری و آزرمی، ۱۳۹۲: ۹۷).

به طور کلی، از گفتمان دو تعبیر می‌شود؛ یک تعبیر آن را در قالب زبان و کلام و گفتار یا سخن می‌داند و تعبیر دیگر آن را فرازبانی قلمداد می‌کند و نقش زمینه و بسترهای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی را در آن دخیل می‌داند. در تعبیر اول، به صورت و شکل و فرم زبان توجه می‌شود و در تعبیر دوم به زمینه‌مندی یا دخالت عوامل برون‌زبانی (اجتماعی، فرهنگی، و موقعیتی) یا فرازبانی توجه دارد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹).

اشکال ظهور گفتمان

برخی از فهم متعارف از گفتمان، آنگونه که در زبان روزمره و فرهنگ‌های لغات به کار می‌رود نام می‌برند و اضافه می‌کنند که اصطلاح "گفتمان" معمولاً به شکلی از کاربرد زبان و در یخنرانی یا حتی به طور کلی‌تر به زبان گفتاری یا شیوه‌ی سخن گفتن اشاره دارد؛ مثلاً هنگامی که درباره‌ی گفتمان یک کشور یا اینکه درباره‌ی گفتمان فلان اندیشمند ایرانی یا غربی حرف می‌زنیم، به این معنا و مفهوم و کنه آن نظر داریم.

واژه‌ی گفتمان در بسیاری از رشته‌ها و رهیافت‌ها، از زبان‌شناسی گرفته تا ادبیات و فلسفه، به کار گرفته می‌شود. ارنستو لاکلا و شنتال موفه به توسعه‌ی مفهومی از گفتمان همت گماشته‌اند که به طور مشخص با فرآیندهای سیاسی سر و کار دارد (استوکر و مارش، ۱۳۸۴: ۱۹۶-۱۴۷).

اصطلاح دیسکورس (Discourse) از دهه‌ی ۱۹۶۰ در علوم انسانی و هنر و ادبیات کاربرد وسیعی پیدا کرد. تا پایان قرن نوزدهم، این واژه به معنای نظام ارائه‌ی بحث در مورد مسئله‌ای خاص به کار می‌رفت و محدوده‌ی آن تقریباً منحصر به نوشتار بود و تا حدودی به شیوه‌ی بیان مربوط می‌شد. در زبان‌شناسی جدید، بعد از فردینان دو سوسور، دیسکورس (Discourse) به معنای کاربرد فردی زبان یا فعلیت یافتن زبان به کار رفت (برنز، ۱۳۷۳: ۸).

از سوی دیگر، مفهوم گفتمان مرکزی‌ترین مفهوم در آراء فوکو محسوب می‌شود. منظور فوکو از گفتمان توده‌ی بی‌شکل عبارات و گزاره‌هایی است که در آن دیرینه‌شناس نظم و قاعده‌ی "پراکندگی" را کشف می‌کند (Dant, 1991: 129). واحد یا "اتم تحلیل" در دیدگاه فوکو "گزاره" است؛ مجموعه‌ای از علائم که درون یک گفتمان دارای معناست. مسئله‌ی محوری در تحلیل فوکو مشخص کردن این موضوع است که چیزی وحدت و مبانی انسجام یک صورت‌بندی گفتمانی را تشکیل می‌دهد. گزاره دارای شکل یا فرمی مادی، همچون "ابژه" است، ولی هویت آن از وضعیت درون عمل یا نهادهای اجتماعی نشئت می‌گیرد. گزاره در حوزه‌ی گفتاریِ (Enunciative field)گزاره‌ها عمل می‌کند که بین آنها

روابط و مبادلاتی برقرار است که این روابط به آنها اجازه می‌دهد تا یکدیگر را تعقیب کنند و به یکدیگر نظم بخشند و با یکدیگر همزیستی داشته باشند و به ایفای تقش با یکدیگر بپردازند (ibid: 130).

از دیدگاه فوکو، ماهیت گزاره و حکم "نسبی" است و بر حسب استفاده‌ای که از آن می‌شود و شیوه‌ی بکارگیری آن نوسان پیدا می‌کند (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۱۲۰). بنابراین، می‌توان گفتمان را نظم نمادینی دید که برای افراد قلمروی خود امکان صحبت و ارتباط با یکدیگر را فراهم می‌آورد. بر این اساس، هر گفتمان نظمی دارد ولی گفتمان‌های مختلف از نظم یگانه‌ای برخوردار نیستند. فوکو بر این باور بود که ماهیت گفتمان به گونه‌ای است که باعث بیان گزاره‌هایی خاص می‌شود و از بیان گزاره‌های دیگر جلوگیری می‌کند.

فوکو بر این نظر بود که گفتمان نه تنها همیشه ریشه در قدرت و دلالت بر قدرت دارد، بلکه از جمله نظام‌هایی است که قدرت از طریق آن دست به دست می‌چرخد. او با رویکردی تاریخی از گفتمان علمی، تلاش می‌کند تا قواعد گفتمان بنیادین و پایه را توضیح دهد و تولید و انتقال آنان را به فرآیندهای وسیع‌تر اجتماعی و سیاسی، که جزئی از آنند، مرتبط سازد. به بیان دیگر، فوکو در پی یافتن پاسخی برای این پرسش بود که چه شرایطی در هر زمانه‌ای مشخص موجب می‌شود که گونه‌های خاصی از گفتارها به کار برده شوند و رواج یابند. در عوض، بسیاری دیگر از عبارات و اظهاراتی که هم از نظر قواعد دستور زبان و هم از حیث اصول منطقی صحیح هستند استفاده نشوند و مغفول افتند (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۴).

استوارت هال، که به لحاظ روش‌شناسی از فوکو تأثیر گرفته است، می‌نویسد: منظور از گفتمان، مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که زبان خاصی را برای صحبت درباره‌ی موضوعی پدید می‌آورد، یک نوع خاص از دانش در مورد موضوعی خاص. وقتی گزاره‌هایی که در مورد یک موضوع هستند در یک گفتمان معین بیان شوند، این گفتمان این امکان را فراهم می‌کند تا موضوع به طریقه‌ی خاصی برساخته شود (Hall, 1992: 290).

تحلیل گفتمان: مفهوم، نظریه و روش

"یول و براون" در تعریف تحلیل گفتمان می‌نویسند: "تحلیل گفتمان، تجزیه و تحلیل زبان در کاربرد آن است، در این صورت نمی‌تواند منحصر به توصیف صورت‌های زبانی مستقل از اهداف و کارکردهایی باشد که این صورت‌ها برای پرداختن به آنها در امور انسانی به وجود آورده‌اند" (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹). شیفرین نیز با تکیه بر گسترده‌ی متنی، تحلیل گفتمان را چنین تعریف می‌کند: "تحلیل گفتمان می‌کوشد تا نظام و آرایش متنی عناصر زبانی را مطالعه کند. بنابراین، واحدهای زبانی نظیر مکالمه‌ها یا متون نوشتاری را بررسی می‌کند". بر این اساس، تحلیل گفتمان با کاربرد زبان در زمینه‌های اجتماعی بویژه با تعامل‌ها یا مکالمه‌ها میان گویندگان سرو کار دارد (همان: ۱۹). تحلیل گفتمان نزد زلیگ هریس، روشی است برای تحلیل گفتار یا نوشتار پیوسته و این به معنای بسط زبان‌شناسی توصیفی است به ورای محدوده‌ی جمله در یک زمان و در جهت ایجاد ارتباط بین فرهنگ و زبان؛ تحلیل گفتمان، تحلیل چنین واحد زبانی بالاتر از جمله است. واحدی که به نظر چیف بسیار متنوع است (یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۱۹۸). از منظر دیگر، تحلیل گفتمان و متن به شاخه‌ای از زبان‌شناسی جدید اطلاق می‌شود که هدف آن توصیف کلام پیوسته معنی‌دار بالاتر از جمله است (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۵۷-۴۶).

یکی از مشکلات برخی از تحقیقات این است که محقق، اصول کلی نظریه را در ابتدای تحقیق معرفی می‌کند اما هنگام تحلیل موضوع، تأثیری از آن، جز سایه‌ی مبهمی از مفاهیم کلی نظریه، بر توصیف موضوع مشاهده نمی‌شود. در واقع، آنچه در این تحقیقات مفقود است روش است؛ روش پلی است که نظریه را به مورد مطالعاتی وصل می‌کند؛ همان طور که مایکل مِیِر (2001) می‌گوید: "اگر نظریه (نقطه‌ی الف) مجموعه‌ای از مفروضات نظری باشد که در نزد محقق است، روش، مسیری است که محقق طی می‌کند تا از نقطه‌ی الف به نقطه ب یعنی مشاهده برسد. روش، مشاهده را امکان‌پذیر می‌سازد و گردآوری تجربیات را تسهیل می‌کند. بنابراین برای انجام دادن یک تحقیق هم باید به مبانی چارچوب نظری آگاه بود و هم باید دانست چگونه می‌توان از منظر این چارچوب نظری به سوی پدیده‌ی مورد مطالعه حرکت کرد و به توصیف و تبیین آن پرداخت.

نظریه‌ی گفتمان اساساً در زبان‌شناسی متولد شد و تاکنون مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. اگرچه زبان‌شناسی مدت‌ها از تحلیل گفتمان غافل مانده بود، اما در سال ۱۹۵۲ زلیگ هریس، زبان‌شناس ساخت‌گرای آمریکایی، بررسی واحدهای بزرگتر از «جمله» را در کانون

توجه زبان‌شناسی قرار داد و آن را تحلیل گفتمان نامید. وی بر این باور بود که بحث راجع به گفتمان را از دو بُعد می‌توان سامان داد: اول بسط روال‌ها و روش‌های معمول در زبان‌شناسی توصیفی و کاربرد آنها در سطح فراجمله (متن) و دوم رابطه‌ی بین اطلاعات زبانی و غیرزبانی مانند رابطه‌ی زبان، فرهنگ، محیط و اجتماع. در بُعد اول، صرفاً اطلاعات زبانی مطرح است ولی در بُعد دوم، اطلاعات غیرزبانی مثل فرهنگ، محیط و غیره که در خارج از حیطه‌ی زبان‌شناسی است.

هریس زبان‌شناسان را به دلیل آنکه می‌خواهند در محدوده‌ی جمله به یک دستور زبان مؤثر دست یابند، مورد انتقاد قرار داد. وی تحلیل گفتمان را برای تحلیل متن بالاتر از سطح جمله به کار برد. مطالعه‌ی واحدهای کوچکتر از جمله، وظیفه‌ی دستور زبان و مطالعه‌ی واحدهای بزرگتر از جمله، موضوع تحلیل گفتمان است. در تحلیل گفتمان ساخت‌گرا، گفتمان به مثابه‌ی زبان، بزرگتر از جمله تعریف می‌شود.

با گسترش نقش‌گرایی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، عده‌ای از زبان‌شناسان، مفهوم بافت را نیز وارد تحلیل گفتمان کردند و گفتمان را به مثابه‌ی زبان به هنگام کاربرد در نظر گرفتند. این نوع از تحلیل گفتمان را می‌توان تحلیل گفتمان نقش‌گرا نامید. منظور از بافت در تحلیل گفتمان نقش‌گرا شرایط زمانی و مکانی محدودی است که زبان در آن به کار می‌رود. در مجموع، زبان‌شناسان در بحث از تحلیل گفتمان دو دیدگاه را مطرح می‌کنند: نخست، دیدگاهی که تحلیل گفتمان را بررسی و آن را تحلیل واحدهای بزرگتر از جمله تعریف می‌کند و دوم، دیدگاهی که تحلیل گفتمان را تمرکز خاص بر چرایی و چگونگی استفاده از بان می‌داند. سارا میلز در کتاب مشهور خود، گفتمان، این رویکردهای زبان‌شناسانه به گفتمان را به شکل روشن‌تری چنین بیان می‌کند که در یک رویکرد در زبان‌شناسی "گفتمان، جز یا قطعه‌ی گسترش‌یافته‌ی متن است که واجد شکلی از سازمان درونی، یکپارچگی یا انسجام است (میلز، ۱۳۸۲: ۱۷) و در رویکرد دیگر، "بافتی که پاره‌گفتارهای خاص در بستر آن به وقوع می‌پیوندد، گفتمان را تعریف می‌کند (گفتمان مذهبی، گفتمان تبلیغات). این بافت‌ها یا زمینه‌های تولید متون، شاکله‌های درونی متون خاص تولیدشده را تعیین خواهد کرد" (همان).

نقطه‌ی ضعف نگرش اخیر این است که بافت مورد نظر بسیار محدود و محلی است؛ از این رو فاولر، هاج، کرس و ترو (1979) در قالب زبان‌شناسی انتقادی، قدرت و ایدئولوژی را نیز وارد جریان غالب تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی کردند. زبان‌شناسی انتقادی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد و به تحلیل گفتمان انتقادی معروف شد. ون دایک، وداک، و فرکلاف بنیان‌گذاران سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی هستند. به این ترتیب، سیر تحول تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی را می توان در قالب تحلیل گفتمان ساخت‌گرا، تحلیل گفتمان نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی خلاصه کرد. اگرچه در تحلیل گفتمان انتقادی مفهوم گفتمان بسیار بزرگتر از دو رویکرد دیگر است، ولی وجه مشترک همه‌ی آنها این است که در آنها زبان بزرگتر از گفتمان است.

نوع دیگری از نگرش به گفتمان در حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی به دست میشل فوکو در دهه ۱۹۶۰ پایه‌گذاری شد که بسیار متفاوت از نگرش‌های رایج به گفتمان در زبان‌شناسی است. بر اساس این نگرش، گفتمان نه تنها بزرگتر از زبان است، بلکه کل حوزه‌ی اجتماع را در بر می‌گیرد و رژیم‌های حقیقت را بر سوژه‌ها یا فاعلان اجتماعی تحمیل می‌کند. مفهوم کلیدی در نظریه‌ی گفتمان فوکو، «حکم» است. هر حکم اگرچه شبیه گزاره است و در قالب زبان قابل بیان است، ولی از جنس زبان نیست. مجموعه‌ی چند حکم، یک صورت‌بندی گفتمانی را شکل می‌دهند. فوکو (1972: 117) گفتمان را اینگونه تعریف می‌کند: "ما مجموعه‌ای از احکام را، تا زمانی که متعلق به صورت‌بندی گفتمانی مشترکی باشند، گفتمان می‌نامیم ... [گفتمان] متشکل از تعداد محدودی از احکام است که می‌توان برای آنها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را تعریف کرد».

مفسران فوکو، اغلب دو دوره‌ی فکری برای او در نظر می‌گیرند. دوره‌ی اول که تا اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ را شامل می‌شود، دوره‌ی دیرینه‌شناسی و دوره‌ی بعدی را تبارشناسی دانسته‌اند. هرچند برخی اعتقاد دارند که او ابزارهای تحلیلی دیرینه‌شناسانه‌اش را همچنان در آثار بعدی خود حفظ کرده است (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲: ۱۲). موضوع مبحث دیرینه‌شناسی، حقیقت است؛ یعنی بررسی قواعدی که تعیین می‌کند در یک دوره‌ی تاریخی خاص چه احکام و گزاره‌هایی به عنوان احکام درست و معنادار پذیرفته شوند. هدف دیرینه‌شناسی، تحقیق در شرایطی است که در آن سوژه‌ای (مثلاً دیوانه یا بیمار) به عنوان موضوع ممکن شناخت ایجاد و ظاهر می‌گردد. به سخن دیگر، دیرینه‌شناسی تحلیل شرایط امکان علوم اجتماعی است (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۱۶). فوکو در مرحله‌ی تبارشناسی که به شدت تحت تأثیر نیچه است (گاتینگ، ۲۰۰۵: ۴۳) بر

رابطه‌ی بین قدرت و دانش تأکید می‌کند. در این دوره، فوکو برداشت خود را از گفتمان به مثابه‌ی نظامی خودبنیاد رها می‌کند و با قرار دادن قدرت در حوزه‌ی کردارهای غیرگفتمانی، رابطه‌ای دیالکتیک میان گفتمان و قدرت برقرار می‌کند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۴۳).

نظریه‌ی گفتمان ارنستو لاکلا و شنتال موفه، در کتاب هژمونی و راهبرد سوسیالیستی: به سوی سیاست رادیکال دموکراسی (1985)، شکل گرفت و در واقع بسط نظریه‌ی گفتمان فوکو در حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی ـ اجتماعی است. اگرچه نقطه‌ی آغاز کار لاکلا و موفه مفهوم گفتمان فوکو بوده است، ولی آنها با به کارگیری نظریات متفکرانی چون سوسور، دریدا، بارت، لاکان، گرامشی و آلتوسر، نظریه‌ی بسیار کارآمدی را شکل دادند که انسجام و قابلیت تبیین فوق العاده‌ای دارد. در بخش‌های بعدی، مبانی این نظریه تشریح خواهد شد.

پیشفرض‌های فلسفی تحلیل گفتمان

اصولاً هیچ نظریه و اندیشه‌ای در خلأ شکل نمی‌گیرد. نظریه‌های اجتماعی برای برون‌رفت از یک مشکل مطرح می‌گردند، با این همه، تمام آنها ـ و از جمله نظریه‌ی گفتمان ـ از ذهنیت و پیشفرض‌های عمیق فلسفی متأثر می‌شوند. مهمترین بنیان فلسفی تحلیل گفتمان بر ساخت‌گرایانه بودن آن است. نظریه‌ی تحلیل گفتمان نظریه‌ای برساخت‌گرایانه است. سازه‌گرایی اجتماعی بر این عقیده است که نوع و شیوه‌ی سخن گفتن ما درباره‌ی هویت‌ها، فرآیندها و روابط اجتماعی آنها را به نحو خنثی بازتاب نمی‌کند، بلکه فعالانه در ایجاد و تغییر آنها نقش دارد. به عبارت ساده‌تر، این گفتمان است که آنها را برای ما معنادار و مفهوم می‌کند. روشن است که این برساخت‌گرایی می‌تواند الزامات و اقتضائات خاص خود را داشته باشد. یورگنسن به نقل از خانم بر، رویکردهای برساخت‌گرایی اجتماعی را مشمول این چند پیشفرض عام می‌داند:

۱) رویکرد انتقادی به دانش بدیهی انگاشته‌شده

این امر بدان معناست که دانش ما بازتاب واقعیت‌ها نیست، بلکه دانش محصول مقوله‌بندی و به عبارت بهتر دانش امری گفتمانی است. نتیجه‌ی طبیعی چنین نگاهی، نسبیت حقیقت و معرفت در رویکرد گفتمانی به دانش است. به تعبیر فوکو، می‌تواند نظام‌های گوناگون از دانش و معرفت را شناسایی کرد. این دقیقاً همان کاری است که او در تبارشناسی دانش انجام داده است.

۲) تاریخی و فرهنگی بودن انسان

انسان‌ها اساساً موجوداتی فرهنگی و تاریخی‌اند. بنابراین، درک و فهم ما از جهان و هستی می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود بگیرد. ایم موضع ضدبنیادگرایانه، که معرفت و شناخت را به اموری تصادفی و احتمالی تقلیل می‌دهد، ناشی از مخالفت با دیدگاه‌های اثبات‌گرایی، عقل‌گرایی و استعلایی است (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۵۶). از سوی دیگر، نظریه‌ی گفتمان ضدذات‌گرایانه است که بر اجتماعی ساخته شدن جهان و نه بر اساس طرحی از پیش داده شده تأکید می‌ورزد. این موضع فرهنگی و تاریخی بودن انسان‌ها نظریه‌ی گفتمان را به موضع دیدگاه‌های مکتب فرانکفورت نزدیک می‌سازد.

۳) پیوند میان دانش و فرآیندهای اجتماعی

گفتمان‌ها، هم دانش و هم تعاملات اجتماعی را می‌سازند و در واقع، آنها تعیین‌کننده‌ی غلط یا درست بودن پدیده‌ها هستند. معرفت و دانش ما محصول گفتمان‌ها است. بنابراین، حقیقت ثابت و واحدی نداریم و همه چیز گفتمانی است. البته، تحلیل گفتمان منکر استقلال فرآیندهای غیراجتماعی از حیطه‌ی دخالت‌های انسان نیست، اما معنادهی به این فرآیندها را مرتبط با کنش و عملکرد اجتماعی سوژه‌ها و کارگزاران می‌داند.

۴) پیوند میان دانش و کنش اجتماعی

دانش و شناخت‌های گوناگون ما می‌توانند به دنبال خود نوع خاصی از کنش‌ها و عملکردهای مختلف داشته باشند. پس گفتمان، هم دانش و هم عمل اجتماعی را تولید و موجه می‌سازد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۵-۲۲).

هر اندیشه با تکیه بر مبانی فلسفی و بنیادین خود، روش متناسب با خویش را تولید و پیده‌های اجتماعی را در قالب آن تحلیل می‌کند. تحلیل گفتمان نیز از جمله روش‌هایی است که می‌تواند برای دستیابی به سطحی از داده‌ها استفاده شود. این روش، روشی تفسیری است که تابع ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی است. روش تحلیل گفتمان جزء روش‌های کیفی محسوب می‌شود. تحلیل کیفی، بویژه با رویکرد ساختارگرایانه، مسبوق به یک نظریه‌ی اساسی است. ساخت‌گرایی معتقد به عینیت مطلق متن مستقل از سوژه است؛ یعنی زمانی که متن و زبان شکل می‌گیرند، به صورت مشتقل شکل می‌گیرند و از سوژه جدا هستند و در آنها سوژه هیچ نقشی ندارد. این عینیت مطلق متن را به صورت بیرونی و محض معرفی می‌کند (شعیری، ۱۳۸۷).

در روش کیفی، یک معنای منتشر کانونی وجود دارد که ما با عوارض و جلوه‌های گوناگون و متکثر آن مواجهیم. در فرآیند یک تحلیل کیفی، قرار است که از صور گوناگون و متکثر و ناسازگار به معنایی کانونی واصل شویم و همه‌ی این عوارض را به آن امر کانونی ارجاع دهیم؛ محقق در فرآیند تحلیل کیفی همیشه با یک معنای پنهان‌شده سر و کار دارد. تحلیل کیفی، دقیقاً به معنای کشف ساختار عالمی ناشناخته است. پس، لازم است تا جایی که می‌توانید در عالمی که یک کلام و یک نماد و یک الگوی رفتاری در آن موضوعیت یافته رسوخ کنید. در فرآیند تحلیل کیفی، بارها و بارها گمانه‌هایی مطرح می‌شوند اما در عمل کنار گذاشته می‌شوند. نکته‌ی جالب توجه در این زمینه آن است که گاه نتیجه‌ی نهایی ترکیب پیچیده‌ای از همین گمانه‌های گوناگون است (کاشی، ۱۳۷۹: ۲). در تحلیل گفتمان نیز شناخت معنای کانونی و بنیادی متن مورد مطالعه که می‌تواند یک فیلم، سخنرانی، کتاب یا اثر هنری باشد با رویکرد استنباط نظری هدف است و احاله‌ی جوانب و ظواهر و نشانگان متنوع به امور کانونی برای فهم معنای کانونی از جمله کارهایی است که در تحلیل گفتمان صورت می‌گیرد.

تحلیل گفتمان در معنای فنی‌تر و روش‌شناختی به مجموعه‌ای بی‌طرف از ابزارهای روش‌شناسی برای تحلیل کلام‌ها، نوشته‌ها، مصاحبه‌ها، مباحثات و غیره اشاره دارد. مثلاً تحلیل‌گران مباحثات به بررسی ابعاد گوناگون مباحثات، مانند آغاز و پایان آنها و چگونگی معرفی و تداوم و تحول موضوعات و چگونگی نقل قول در مباحثات از سوی مردم و چگونگی به نوبت سخن گفتن و غیره می‌پردازند. در اینجا، مفهوم گفتمان صرفاً متنی یا زبانی است و تمرکز تحلیلی آن محدود به بخش‌های کوچکی از کلام یا نوشته است اما در مقابل، برای تحلیل‌گران گفتمان انتقادی، مانند فوکو، "صورت‌بندی‌های گفتمانی" به مجموعه‌های عادی ایده‌ها و مفاهیمی که به تولید دانش در مورد جهان مدعا دارند اشاره دارند.

در تحلیل گفتمان، تحلیل‌گر می‌پرسد که چرا از میان این همه مفاهیم از مفاهیم خاصی در متن مورد مطالعه استفاده شده است. ممکن است ذکر یک واژه یا حرکت ساده‌ی یک دست برای تحلیل‌گر گفتمان یک گره‌گاه کانونی قلمداد شود و نشانگان کثیری از خلال آن به یکدیگر وصل شوند و به چیزی در ناخودآگاه فردی یا مناسباتی در شرایط اجتماعی متصل گردد. اشکال کاربرد تحلیل گفتمان، که پیوسته هم رواج بیشتری در رسانه‌ها یا برخی از علوم اجتماعی می‌یابد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و مطالعات فرهنگی است؛ مثلاً هنگامی که از "گفتمان لیبرالیسم" یا "گفتمان مدرنیته" سخن می‌رود، آن را می‌توان مشاهده کرد. در این مورد، گفتمان صرفاً به زبانی که سیاستمداران یا متفکران لیبرال یا مدرن به کار می‌برند اشاره نمی‌کند بلکه به اندیشه‌ها و فلسفه‌هایی که مبلغ آنند نیز نظر دارد. در واقع، گفتمان لیبرال و مدرن ممکن است هیچ توجهی به کاربرد زبان نداشته باشد بلکه از زبان واژه‌ها و اصطلاحات برای بیان منظور خود استفاده کند که برگرفته از اندیشه‌ها و مبانی فلسفی خاصی است؛ یعنی "دنیای گفتمانی لزوماً به معنای دنیای زیرین نیست، گرچه آن را نیز در بر دارد" (تاجیک، ۱۳۸۳، ۱۱).

بر اساس تحلیل گفتمان، هر فعالیتی در قالب تعاملات فرهنگی که به تبادل معنا بینجامد، در چارچوب گفتمان بررسی‌شدنی است: وقتی ما با افرادی که با ما متفق‌النظرند صحبت می‌کنیم، یا با کسانی که با ما اختلاف نظر دارند جدل می‌کنیم، این اعمال را از طریق زبان انجام می‌دهیم؛ ما حرف می‌زنیم؛ می‌نویسیم؛ بحث می‌کنیم و ارتباط برقرار می‌کنیم. افراد حتی ایده‌های خود را در تصاویر، موسیقی، رقص و حرکت، در اشکال مادی شامل مجسمه‌سازی، معماری و ابزار و آلات مجسم می‌سازند. تمام شکل‌های ارتباط فرهنگی می‌توانند در قالب گفتمانی تلقی شوند (Dant, 1991: 1). از تحلیل گفتمان "ممکن است به عنوان ابزاری قدرتمند برای آشکار ساختن محتواها، ساختارها و راهبردهای بنیادین بازنمایی‌های اجتماعی استفاده شود" (کوبلی، ۱۳۸۷: ۳/ ۶۰۲).

برای توضیح تحلیل گفتمان، در ابتدا تعریفی از این شیوه‌ی تحلیلی به مثابه‌ی یک روش ارائه می‌شود. این تعریف را در یک گزاره‌ی کلان می‌توان چنین بیان کرد که با ایجاد برش‌های افقی و عمودی در سطح و عمق متن معانی کلان و فوقانی نخست از طریق تجرید مؤلفه‌های متنی از یکدیگر و سپس با بررسی ساختارهای خُرد و کلان از لایه‌های مختلف متنی و فرامتنی در یک رابطه‌ی متقابل و همزمان تحلیل می‌شوند. در این تعریف، از واژه‌هایی استفاده شده است که توضیح آنها می‌تواند آغاز مناسبی برای بیان چگونگی فرآیند تحلیل گفتمان محسوب شود.

در ابتدا می‌توان توضیحی کوتاه درباره‌ی سطح و عمق متن ارائه کرد تا سپس برش افقی و عمودی توضیح داده شود. در مرحله‌ی بعدی، می‌توان تحلیل هم‌زمان و درزمان را به همراه رابطه‌ی متن با محتوا و زمینه دربرگیرنده‌ی آن مورد بحث قرار داد. یک متن را می‌توان به دولایه‌ی سطحی و عمیق تقسیم کرد. ظواهر ملموس و عینی و مشاهده‌شدنی از اصطلاحات تا ساختار جملات و ارتبطا بین بخش‌های گوناگون گزاره‌ها را که از طریق حروف ربط برقرار می‌شوند، در لایه‌ی سطحی می‌توان مشاهده کرد و ساختارهای جهانشمول و مشخص روایتی که از کیفیت عینی برخوردار نیستند و ماهیتی مجرد دارند در عمق متن قرار دارند. دو لایه‌ی مذکور را اصطلاحاً "لایه‌های متنی" می‌نامند. در فرای این لایه‌ها، ساختارهای اجتماعی و فرهنگی و همچنین دانش و نظام ادراکی مخاطب و مؤلف متن قرار دارد. هر لایه‌ی عمیق‌تر زمینه‌ای است که لایه‌ی فوقانی خود را در بر می‌گیرد. این مبحث در مطالعات گفتمانی معمولاً تحت عنوان رابطه‌ی متقابل متن با محتوا و زمینه توضیح داده می‌شود.

تحلیل گفتمان به مثابه‌ی روش با دو نوع زمینه روبه‌روست: زمینه‌های متنی و فرامتنی. رابطه‌ی متن با زمینه‌های دربرگیرنده‌ی آن رابطه‌ای نسبی است؛ یعنی آنچه متن یا زمینه محسوب می‌شود، در شرایط گوناگون و در لایه‌های متفاوت یک متن متغیر است. به عبارت دیگر، یک مشخصه در عین آنکه متنی برای بعضی از مشخصه‌هاست، زمینه‌ای برای مشخصه‌هایی دیگر نیز به حساب می‌آید. برای مثال، با آنکه ساختارهای روایتی خود زمینه‌ای را برای درک و توضیح اصطلاحات یا ساختار جمله‌ها و ربط آنها به یکدیگر فراهم می‌آورند، در مقابل ساختارهای کلان اجتماهی تنها یک "متن" محسوب می‌شوند. ساختارهای فرهنگی و اجتماعی، از جمله دانش مخاطب، زمینه‌ای برای درک و توضیح چرایی مدل‌های روایتی جهانشمول یا ساختارهای روایتی حاکم بر یک متن مشخص فراهم می‌آورند اما خود به وسیله‌ی حرکت تاریخی فرماسیون‌های اقتصادی توضیح داده می‌شوند. به عبارت دیگر، رابطه‌ی متقابل متن با زمینه‌های دربرگیرنده‌ی آن را می‌توان چنین توضیح داد که هر لایه‌ی عمیق‌تر، از نظر ساختاری، زمینه‌ای را برای درک لایه‌های فوقانی خود فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، در تحلیل یک متن ما با دو نوع زمینه روبه‌روایم: زمینه‌های متنی و فرامتنی. زمینه‌های متنی ماهیتی سبکی و نحوی و معنایی دارند اما زمینه‌های فرامتنی از ماهیتی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی برخوردارند.

"متن" و "زمینه" در ارتباطی تنگاتنگ با دو مفهوم "خُرد" و "کلان" یا نگاه جزئی‌نگر و کلان‌نگر قرار دارند. خُرد و کلان نیز مفاهیمی نسبی‌اند که دائماً در حال تغییرند؛ یعنی یک مشخصه در حالی که در رابطه با دسته‌ای از مشخصه‌ها "کلان" محسوب می‌شود، در برابر مؤلفه‌هایی دیگر "خُرد" به حساب می‌آید. در کل، می‌توان گفت که هر لایه‌ی عمیق‌تر و مشخصه‌های مستقر در آن در مقابل لایه‌ی فوقانی خود کلان محسوب می‌شود و بالعکس، مؤلفه‌های لایه‌های فوقانی، در مقابل لایه‌های تحتانی، خُرد ارزیابی می‌شوند. در تحلیل گفتمانی، متن و زمینه‌های دربرگیرنده‌ی آن، مانند ساختارهایی خُرد و کلان، در یک رابطه‌ی متقابل و پیوسته مورد "کندوکاو" قرار می‌گیرند. اصلی‌ترین ابزار برای ربط متن و زمینه‌های دربرگیرنده‌ی آن یا ساختارهای خُرد با ساختارهای کلان "برش" است.

برش، ابزاری است که تحلیل‌گر را قادر می‌سازد تا از یک سو به تجرید یک لایه یا مشخصه‌ها اقدام کند و از سوی دیگر وی را در ایجاد ارتبطا بین مؤلفه‌های مختلف از سطوح متفاوت با یکدیگر یاری می‌دهد. به بیانی ساده‌تر، برش در تحلیل متن دو کارکرد بر عهده دارد؛ یکی تجرید مؤلفه‌ها از یکدیگر و دیگری مرتبط ساختن مشخصه‌ها به یکدیگر. دقیقاً در راستای همین بحث دو مفهوم دیگر پیش روی ما قرار می‌گیرد: تحلیل "درزمان" و "هم‌زمان". منظور از تحلیل "هم‌زمان" بررسی پیوسته‌ی دو یا چند مشخصه و در رابطه با یکدیگر است اما تحلیل "درزمان" به این معناست که یک مشخصه‌ی متنی به طور مجرد و جدا از سایر مشخصه‌ها بررسی می‌شود. برش‌های افقی و عمودی ابزارهایی هستند که تحلیل "درزمان" و "هم‌زمان" را ممکن می‌سازند. برش افقی عمدتاً به منظور تفکیک لایه‌های متنی از یکدیگر اجرا می‌شود، ولی برش عمودی دو کارکرد متفاوت دارد. اولاً، یک مشخصه از یک لایه را از سایر مشخصه‌های همان لایه جدا می‌سازد و ثانیاً در صورت اجرا در ارتفاع متن چند مشخصه را با یکدیگر در ارتباط قرار می‌دهد (میرفخرایی، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۳).

تحلیل گفتمان از منظر لاکلا و موفه

نظریه‌ی ارنستو لاکلا و شنتال موفه، ریشه در دو سنت نظری ساختارگرا یعنی مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری دارد. مارکسیسم مبنای اندیشه‌ی اجتماعی این نظریه را فراهم می‌آورد و زبان‌شناسی ساختارگرای سوسور، نظریه‌ی معنایی مورد نیاز این دیدگاه پساساختارگرایانه را.

نظریه‌ی این دو اندیشمند سیاسی از قابلیتی فوق‌العاده در تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی برخوردار است. این قابلیت، در سایه‌ی بهکارگیری مفاهیمی چون "مفصل‌بندی" به دست امده است. مفصل‌بندی، کنشی است که میان عناصر مختلف مانند مفاهیم، نمادها، رفتارها و ... چنان رابطه‌ای ایجاد می‌کند که هویت اولیه‌ی آنها دگرگون‌شده، هویتی جدید بیابند. از این رو، هویت یک گفتمان، در اثر رابطه‌ای که از طریق عمل مفصل‌بندی میان عناصر گوناگون به وجود می‌آید شکل می‌گیرد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۴۶). در واقع، گفتمان، پیکره‌ی نظام‌مندی است که از مفصل‌بندی عناصر و مفاهیم مرتبط حاصل می‌شود و مجموعه‌ای از واژگان را در بر می‌گیرد که به گونه‌ای معنادار با هم مرتبطند. به عبارت دیگر، گفتمان‌ها، مفصل‌بندی مجموعه‌ای منسجم از افراد، مفاهیم و واژگان هستند که حول یک دال برتر قرار گرفته، به زندگی انسان معنا می‌بخشند (خلجی، ۱۳۸۶: ۵۴).

لاکلا و موفه بر خصلت ضدسرمایه‌داری نظریه‌ی خود تأکید می‌کنند و با هر گونه تسلیم در برابر آن به بهانه‌هایی چون جهانی‌شدن مخالفند. در عین حال، مفهوم پرکاربرد ایدئولوژی در مارکسیسم، در نظریه‌ی لاکلا و موفه رنگ می‌بازد؛ زیرا این مفهوم نشئت گرفته از تمایز روبنای سیاسی و ایدئولوژیک با زیربنای اقتصادی است، ولی در اینجا تمام قلمروی اجتماعی، گفتمانی بوده، اساس تمایز زیربنا و روبنا فرو می‌ریزد (Laclau and Mouffe in martin, 2002, 140). در واقع، مفهوم گفتمان، جایگزین مفاهیم ایدئولوژی در مارکسیسم و زبان در نظریه‌های پسامدرن شده است.

هویت‌ها، برساخته‌ی مفصل‌بندی‌های هژمونیک هستند. به اعتقاد لاکلا و موفه، هیچ چیز بنیادین ـ همانند مارکسیسم ـ وجود ندارد که به بقیه‌ی پدیده‌ها معنا و هویت ببخشد. هویت هر چیز صرفاً در شبکه‌ی هویت‌های دیگر که با هم مفصل‌بندی شده‌اند پدید می‌آید. هویت از این منظر "ارتباطی" است. برای مثال، "چشم" به طور مستقل و جدای از ارگانیسم بدن یک موجود زنده، هویتی چنانکه ما اکنون از آن درک می‌کنیم، ندارد. تنها یک گوی چربی بی‌ارزش است. شناخت و تعین معنایی برای چشم به عنوان ابزار دیدن تنها زمانی شکل می‌گیرد که این بافت چربی، در استخوان جمجمه قرار گیرد و از طریق سیستم عصبی با مغز و از راه رگ‌ها با قلب مرتبط گردد؛ تا در این شبکه‌ی ارتباطی عمل دیدن که کارویژه‌ی چشم است، تحقق یابد. بنابراین، چشم تنها در ارتباط با سایر اعضای بدن هویت می‌یابد. مرزهای یک هویت نیز وابسته به وجود "غیر" است که در ادامه خواهد آمد.

از نظر لاکلا و موفه، گفتمان‌ها تنها دریچه‌ی شناخت انسان به سوی جهانند. هر گفتمان به همه چیز در چارچوبی از نظام معانی، مفهومی خاص می‌بخشد. مفهومی که مختص همان نظام معنایی است. از این رو، ممکن است یک فعل، سخن، نماد یا ... در دو گفتمان متفاوت، معنایی متفاوت و حتی متضاد با یکدیگر داشته باشند. برای مثال، می‌توان به کاربرد چاقو اشاره کرد که بسته به اینکه یک پزشک آن را به کار گیرد یا یک خلافکار، بار معنایی آن متفاوت بلکه متضاد خواهد بود.

اساساً "واژه‌ها در درون گفتمان‌های متضاد بار معنایی پیدا می‌کنند و نه در درون یک زبان عام و مشترک" (مک دانل، ۱۳۸۰: ۱۲۵). به همین دلیل از منظر لاکلا و موفه، هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن باید گفتمانی باشد. اعمال، گفتار و پدیده‌ها زمانی معنادار و قابل فهم می‌شوند که در چارچوب گفتمانی خاص قرار بگیرند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶). در این هنگام، از درون گفتمان‌های متفاوت، جهان هم متفاوت درک می‌شود (مثال طغیان رودخانه و جاری شدن سیل).

نظریه‌ی لاکلا و موفه در زمینه‌ی گفتمان را می‌توان کاربردی‌ترین نظریات این حوزه دانست. "آنچه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه را از سایر نظریه‌های گفتمانی متمایز می‌کند، تسری گفتمان از حوزه‌ی فرهنگ و فلسفه به جامعه و سیاست است" (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۹۴). از نظر

آنها گفتمان صرفاً به معنای گزاره‌های زبانی نیست. به عنوان مثال، در گفتمان لیبرال‌دمکراسی، صندوق‌های رأی، رقابت‌های حزبی، رسانه‌ها، کرسی‌های تدریس دانشگاهی و ...، همه‌ی پدیده‌هاییی گفتمانی هستند.

مفاهیم و مؤلفه‌های اساسی

معرفی یک نظریه مستلزم بیان مفاهیم کلیدی و سازنده‌ی آن است. لاکلا و موفه برای تبیین نظریه‌ی خود، مفاهیم متعدد و گاه پیچیده و دارای وجوه مختلف را به کار گرفته‌اند که فهم نظریه‌ی آنان و تبعاً کاربست آن، نیازمند شناخت این مفاهیم است. کثرت مفاهیم در نظریه‌ی این دو اندیشمند اگرچه فهم آن را تا حدی دشوار می‌نماید، اما در عین حال ابزاری در اختیار محقق قرار می‌دهد که به خوبی بتواند روابط درون‌گفتمانی و برون‌گفتمانی گفتمان‌های حاکم بر جوامع را بشناسد و اجزای مختلف پدیده‌های اجتماعی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. ویژگی مفاهمی یادشده آن است که به صورت زنجیروار با یکدیگر مرتبطند. فهم هر مفهوم، ما را به شناخت مفاهیم بعدی رهنمون می‌شود. ضمن اینکه، برخی از مفاهیم اصلی، چند مفهوم دیگر را در بر می‌گیرند. در واقع، این مفاهیم، زیرمجموعه‌ی مفاهیم اصلی هستند. تعریف این مفاهیم می‌تواند بخش نظریه‌ی معنایی تحلیل گفتمان را تأمین کند و به فهم بخش نظریه‌ی اجتماعی آن یاری رساند.

الف) نظریه‌ی معنایی تحلیل گفتمان

۱) مفصل‌بندی

مفصل‌بندی قرار دادن پدیده‌هایی در کنار یکدیگر است که به طور طبیعی در کنار هم قرار ندارند. بر اساس، نظریه‌ی گفتمان لاکلا، مفصل‌بندی عبارت است از تلفیقی از عناصری که با قرار گرفتن در مجموعه‌ی جدید، هویتی تازه می‌یابند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۵۶). از این رو، هویت یک گفتمان، بر اثر رابطه‌ای که از طریق عمل مفصل‌بندی میان عناصر گوناگون پدید می‌آید (هویت ارتباطی)، شکل می‌گیرد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۴۶).

هر عملی که میان عناصر پراکنده در یک گفتمان ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت این عناصر اصلاح و تعدیل شود، "مفصل‌بندی" نامیده می‌شود. معنای بعضی نشانه‌ها به واسطه‌ی مفصل‌بندی گاه آنچنان رایج و مرسوم می‌شود که از نظر ما کاملاً طبیعی جلوه می‌کند. از دیدگاه لاکلا و موفه، تعریف مفصل‌بندی و گفتمان به هم وابسته‌اند: "ما هر عملی را که منجر به برقراری رابطه‌ای بین عناصر شود، به نحوی که هویت این عناصر، در نتیجه‌ی عمل مفصل‌بندی تعدیل و تعریف شود، مفصل‌بندی می‌نامیم" (Laclau and Mouffe, 1985: 105).

۲) دال و مدلول

دو مفهوم "دال و مدلول" در نظریه‌ی لاکلا و موفه نقش کلیدی دارند. دال‌ها، اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی هستند که در چارچوب‌های گفتمانی خاص، بر معانی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت می‌نماید، مدلول نامیده می‌شود. مدلول نشانه‌ای است که ما با دیدن آن، دال مورد نظر برایمان معنا می‌شود. به عنوان مثال، تکثر مطبوعات منتقد، یک علامت و نشانه و به اصطلاح یک "مدلول" است که ما را به دال "آزادی بیان" رهنمون می‌شود. به عبارت دیگر، آزادی بیان را برای ما معنا می‌کند.

۳) دال مرکزی

به شخص، نماد یا مفهومی که سایر دال‌ها حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند، "دال مرکزی" می‌گویند. دال مرکزی به مثابه‌ی عمود خیمه است که اگر برداشته شود خیمه فرو می‌ریزد. گفتمان، منظومه‌ای منجسم است و دال برتر، هسته‌ی مرکزی آن؛ و نیروی جاذبه‌ی هسته (دال) مرکزی، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند (خلجی، ۱۳۸۶: ۵۴). به عنوان مثال، در گفتمان انقلاب اسلامی "رهبری امام خمینی (ره)" دال مرکزی است. همچنین است مردم و توسعه‌ی سیاسی در گفتمان اصلاحات خاتمی، عدالت در حکومت امام علی علیه‌السلام و آزادی در اندیشه‌ی لیبرالیسم که دیگر مفاهیمی چون حقوق بشر، جامعه‌ی مدنی و ... به عنوان دال‌های لیبرالیسم، حول آزادی گرد هم می‌آیند؛ عمل مفصل‌بندی

صورت می‌پذیرد و مفاهیم یادشده در چارچوب گفتمان لیبرالیسم هویتی خاص می‌یابند. "انسجام معنایی" در سایه‌ی مفصل‌بندی دال‌ها حول دال مرکزی حاصل می‌شود.

۴) دال شناور

نشانه‌ها و مفاهیم در این نظریه، "دال‌های شناوری" هستند که گفتمان‌های مختلف می‌کوشند به آنها معنا دهند. "دال شناور" دالی است که مدلول آن شناور (غیرثابت) است. به عبارت دیگر، مدلول‌های متعدد دارد و گروه‌های مختلف سیاسی برای انتساب مدلول مورد نظر خود به آن با هم رقابت می‌کنند. هر گفتمان بر مبنای ساختار نظام معنایی خود، مدلول سازگار با این نظام معنایی را برجسته می‌سازد و مدلول‌های دیگر را به حاشیه می‌راند. به عنوان مثال، مفهوم "نظارت" یک دال شناور در گفتمان سیاسی ایران است که حداقل دو مدلول دارد؛ برخی از خرده‌گفتمان‌های نظام می‌کوشند مدلول آن را نظارت استصوابی تعریف نمایند و برخی دیگر، نظارت استطلاعی.

۵) دال خالی

دال خالی بیانگر یک فضای خالی است و به عبارتی نشان از امر غایبی دارد. کارکرد دال خالی بازنمایی وضعیت آرمانی و مطلوبی است که گفتمان‌ها سعی در ارائه‌ی آن در بهترین وجه ممکن خویش دارند. از سوی دیگر، این وضعیت بیانگر کوتاهی و قصور گفتمان حاکم در تأمین آن است. بنابراین، معنادهی به دال خالی و ارائه‌ی تصویر جامعه‌ی مطلوب سبب پویایی و نشاط آن گفتمان می‌گردد (Laclau, 1994:49). از سوی دیگر، وجود دال خالی در فضای سیاسی بیانگر وجود تقاضا برای عرصه‌های جدیدی است که سایر گفتمان‌ها می‌توانند با پر کردن آن بستر مناسبی برای بدیل‌سازی خود به جای گفتمان حاکم طرح کنند. مثلاً توسعه‌ی سیاسی به عنوان دال خالی گفتمان سازندگی در دوران عدم ثبات این گفتمان و در نتیجه عاملیت سوژه‌های سیاسی به عنوان دال خالی گفتمان سازندگی مطرح شد که گفتمان رقیب (اصلاحات) توانست از فرصت به دست آمده، توسعه‌ی سیاسی را به عنوان دال مرکزی نظام معنایی خویش اعلان و حول آن مفصل‌بندی کند.

ذکر این نکته مهم است که وجود دال خالی امکان پیش‌بینی شرایط آینده و دوام گفتمان‌ها را میسر می‌سازد. بدین معنا که هر گفتمانی که بتواند دال‌های خالی را پیش‌بینی و پیش‌یابی کند، می‌تواند حول آنها مفصل‌بندی و نظام معنایی خود را توسعه و خود را به عنوان نمونه‌ی آرمانی و مطلوب جلوه دهد و با ایجاد اجماعی نسبی هژمونیک شده و زمینه‌ی شالوده‌شکنی گفتمان حاکم را فراهم آورد.

۶) اختیاری بودن رابطه‌ی دال و مدلول

در نظریه‌ی لاکلا و موفه همانند اندیشه‌ی سوسور، پیوند هر نشانه با معنای خود نه ذاتی که اختیاری و قراردادی است. اصل اختیاری بودن رابطه‌ی دال و مدلول از ارکان هستی‌شناسانه‌ی این نظریه است. علت وجود دال‌های متفاوت برای یک مدلول در زبان‌های مختلف، اصل اختیاری بودن رابطه‌ی دال و مدلول است زیرا سبب می‌شود زبان بتواند پل شناخت ما نسبت به جهان خارج باشد. در واقع، این زبان است که موجب می‌شود ما بتوانیم اشیا را درک کنیم. به عنوان مثال، هیچ چیز در طبیعت وجود ندارد که به ما بگوید مرز میان سبز و آبی یا کوه و تپه و دره کجاست. از این رو، لاکلا و موفه معتقدند جهان فراگفتمانی، هیچ نقشی در جهانی که ما می‌شناسیم ندارد؛ چرا که امور و اشیاء فراگفتمانی بی‌شکل و به تبع آن برای ما غیر قابل فهم و دریافت هستند. در عین حال، اگرچه لاکلا و موفه در اصل این بحث وامدار سوسور می‌باشند، اما برداشت آنها دارای تفاوت‌هایی بنیادین با نظریه‌ی سوسور است. وی با وجود اعتقاد به اختیاری و قراردادی بودن ارتباط میان دال و مدلول، به ثبات این رابطه‌ی قراردادی معتقد است. اما دیدگاه لاکلا و موفه، متأثر از نگاه پساساختارگرایانه‌ی ژاک دریدا نسبت به رابطه‌ی ثابت دال و مدلول، به جداسازی دال از مدلول می‌انجامد. بدین ترتیب، معنای نشانه‌ها تحول‌پذیر خواهد شد. چنین نگرشی، زمینه را برای ابهام و چندگونگی معنایی فراهم می‌سازد. وجود سوءتفاهمات در زندگی روزمره و کاربرد واژه‌هایی همچون آزادی، دمکراسی و عدالت با معانی بسیار متفاوت و حتی متناقض نشان می‌دهد که رابطه‌ی بین دال و مدلول بر خلاف دیدگاه سوسور همواره در معرض تغییر و دگرگونی است (سلطانی، ۱۳۸۴: ۸۳-۷۳).

اتخاذ چنین دیگاهی می‌تواند موجب بروز یک آفت نیز بشود. دیوید هوارث آن را چنین مطرح می‌نماید: "اگر هویت‌ها هیچگاه کاملاً تثبیت نمی‌شوند، پس چگونه وجود هویت امکان‌پذیر است؟ آیا ما محکوم به زندگی در جهانی بی‌معنا و آشوب‌زده هستیم؟ ... آیا به هیچ وجه امکان

تثبیت گفتمان‌ها وجود ندارد؟" (هوارث، ۱۳۷۷: ۱۶۵). هر چند فرآیند تثبیت معنا هیچگاه به طور کامل و دائمی محقق نمی‌شود و همواره تغییر محتمل است، ولی گفتمان‌ها دقیقاً به دنبال تثبیت معنا هستند؛ چرا که اساساً با تثبیت معنای دال‌های شناور است که نظام معنایی و موجودیت یک گفتمان شکل می‌گیرد. اما این کار چگونه محقق می‌شود؟ لاکلا و موفه با خلق فرآیند مفصل‌بندی و به کمک مفهوم هژمونی، به این سئوال پاسخ داده‌اند. در فرآیند مفصل‌بندی، گفتمان‌ها دال‌های شناور در عرصه‌ی اجتماع را مانند قطعات به هم ریخته‌ی یک پازل، به گونه‌ای کنار هم می‌چینند که معنایی همه‌فهم و تصویری روشن از نظام سیاسی ـ اجتماعی به دست دهد. با هژمونیک شدن نظام معناییِ مفصل‌بندی‌شده، ثبات معنایی حاصل می‌شود. شرخ مفاهیم هژمونی و تثبیت معنا در جای خود خواهد آمد.

۷) عناصر، وقته‌ها، حوزه‌ی گفتمانگونگی

انسجام گفتمان‌ها به ثبات رابطه‌ی دال و مدلول از یک سو و ثبات رابطه‌ی دال‌ها با دال مرکزی از سوی دیگر وابسته است. دال‌هایی را که حول دال مرکزی گرد هم می‌آیند "وقته" می‌نامند. هر نشانه ممکن است چندین معنا داشته باشد. هر گفتمان به طور طبیعی، یکی از آن معانی را بر حسب هم‌خوانی با نظام معنایی خود تثبیت و مابقی را طرد می‌نماید. لاکلا و موفه معانی احتمالی نشانه‌ها را که از گفتمان طرد شده‌اند، "حوزه‌ی گفتمانگونگی" می‌نامند. سرریز معانی یک دال یا نشانه به حوزه‌ی گفتمانگونگی با هدف ایجاد یک‌دستی معنایی در یک گفتمان انجام می‌شود (Laclau and Mouffe, 1985: 111). به عنوان مثال، توسعه‌ی اقتصادی و توسعه‌ی سیاسی هر دو از دال‌های شناوری هستند که در ابتدای پیروزی انقلاب، گفتمان انقلاب اسلامی آنها را طرد نمود و به حوزه‌ی گفتمانگونگی فرستاد. در مقابل، توسعه‌ی ایدئولوژیک یا همان ایده‌ی صدور انقلاب را برجسته ساخت. اما با گذشت یکی دو دهه از عمر انقلاب اسلامی، این عناصر از حوزه‌ی گفتمانگونگی خارج شدند و با گرد آمدن دیگر دال‌های شناور حول آنها (به عنوان دال مرکزی) مفصل‌بندی گفتمان‌های سازندگی و اصلاح‌طلب شکل گرفت.

یک وقته پیش از ورود به یک مفصل‌بندی گفتمانی، در حوزه‌ی گفتمانگونگی قرار دارد و "عنصر" نامیده می‌شود. عناصر، دال‌های شناوری هستند که هنوز ذیل یک گفتمان قرار نگرفته و در واقع از گفتمان مورد نظر طرد شده‌اند (مانند توسعه‌ی سیاسی در اوان پیروزی انقلاب). اگرچه طرد شدن موقت است. با توجه به مطالب فوق، گفتمان را از نظر لاکلا و موفه می‌توان اینگونه تعریف کرد: "یک گفتمان، تلاشی است برای تبدیل عناصر به وقته‌ها از طریق تقلیل چندگانگی معنایی‌شان به یک معنای کاملاً تثبیت‌شده" (Jorgensen and Phillips, 2002: 24).

۸) بی‌قراری (ازجاشدگی)

اساساً تثبیت و انسداد در معنای نشانه‌ها دائمی نیست. به همین علت، لاکلا و موفه برای نشان دادن موقتی بودن معنای دال‌ها از واژه‌ی وقته استفاده می‌کنند. بی‌قراری حاصل رشد خصومت و تکثر در جامعه است. همواره این امکان وجود دارد که معنای تثبیت‌شده‌ی یک وقته متزلزل شود. این تزلزل را "بی‌قراری" می‌نامند که از سطح خُرد یعنی معنای یک نشانه (دال) ـ مانند نظارت در مثال پیشین ـ آغاز می‌شود و تا کلان‌ترین سطوح یعنی گفتمان‌های حاکم بر جهان ادامه می‌یابد. جهان برساخته‌ی بی‌قراری‌هاست و نظام اجتماعی همواره در تحیر میان ثبات و بی‌قراری معنا می‌شود. لاکلا تمام بحران‌های جامعه‌ی معاصر را با این مفهوم توضیح می‌دهد (Laclau 1990: 60).

مفهوم بی‌قراری در نظریه‌ی لاکلا و موفه، اشاره به بحران‌ها و حوادثی دارد که هژمونی گفتمان‌ها را به چالش می‌کشد. اینکه هیچ گفتمانی نمی‌تواند به طور کامل تثبیت شود و سلطه‌ی خود را برای همیشه حفظ نماید، مرکز ثقل هستی‌شناسی این نظریه است. بی‌قراری از یک سو با تضعیف هژمونی گفتمان مسلط، امکان پیدایش سوژه‌های رقیب و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، گفتمان حاکم را ترغیب می‌نماید تا خود را بازسازی کرده، از تزلزل معانی و بی‌قراری دال‌ها جلوگیری نماید. بی‌قراری در بردارنده‌ی نوعی تغییر است؛ اما تغییری که ـ بر خلاف مارکسیسم ـ چگونگی و سمت و سوی آن از پیش تعیین شده نیست. در بی‌قراری هیچ غایتی نیست تا تغییر را هدایت کند. فقط تصادف است و اتفاق؛ اماکن است و احتمال. از این رو، بی‌قراری به امکانی و تصادفی بودن صورت‌بندی‌های اجتماعی نیز اشاره دارد. از دیگر دستاوردهای بی‌قراری آزادی است. هرچه تعیین‌کنندگی و جبرساختاری کمتر باشد، آزادی بیشتر و حوزه‌ی فعالیت سوژه وسیع‌تر خواهد بود (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۷). اما ماهیت بحران‌هایی که سبب بی‌قراری معانی دال‌ها و موقتی بودن ثبات گفتمان‌ها می‌شوند چیست؟ منشأ اصلی پیدایش بی‌قراری کجاست؟ پاسخ این سئوال مهم در مفاهیم "ضدیت" و غیریت" نهفته است.

۹) ضدیت، غیریت

فهم نظریه‌ی گفتمان بدون فهم مفاهیم "ضدیت" و غیریت" ناممکن است. گفتمان‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند. هویت‌یابی یک گفتمان، صرفاً در تعارض با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است. روز را تنها در تعارض با شب می‌توان درک کرد. هویت روز، وابسته به شب است و بر عکس. هویت تمام گفتمان‌ها نیز منوط و مشروط به وجود غیر است. از این رو، گفتمان‌ها همواره در برابر خود غیریت‌سازی می‌کنند.

گاه در برابر یک گفتمان، غیرهای متعدد وجود دارد که آن گفتمان از آنها در شرایط گوناگون و برای کسب هویت‌های مختلف استفاده می‌نماید. بنابراین، تمایز قائل شدن میان غیر داخلی و غیر خارجی امکان‌پذیر خواهد بود. به عنوان نمونه، در نظام سیاسی ایران، آمریکا و اسرائیل غیرخارجی گفتمان اصول‌گرا و گفتمان اصلاح‌طلب غیرداخلی آن به شمار می‌روند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۱). اهمیت مفهوم غیریت یا ضدیت در آن است که هر چیز در ارتباط با غیر هویت می‌یابد؛ چرا که اشیا ذات و هویت ثابتی ندارند و تنها در ارتباط با دیگری و ضدیتی که با آن برقرار می‌کنند هویت می‌یابند ... خصومت در اینجا فاقد هر گونه قانون ضروری و جهت‌گیری از پیش تعیین شده است ... خصومت، امری بیرونی است و باعث شکل‌گیری و انسجام گفتمان و نیز تهدید آن می‌شود. خصومت به رابطه‌ی یک پدیده با چیزی بیرون از آن اشاره دارد که این بیرون، نقش اساسی در هویت‌بخشی و تعین آن پدیده ایفا می‌کند (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۴۵).

۱۰) برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی

مفهوم غیریت در ذات خود با مفاهیم "برجسته‌سازی" و "حاشیه‌رانی" همراه است. این دو مفهوم به اشکال مختلف در عرصه‌ی منازعات گفتمانی ظاهر می‌شوند. برجسته‌سازی دال‌های مورد نظر خود و حاشیه‌رانی نظام معانی و دال‌های گفتمان رقیب، و برجسته‌سازی نقاط قوت خود و نقاط ضعف رقیب از آن جمله است. در واقع، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت و تداوم هژمونی یک گفتمان است.

برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی سازوکاری برای تقویت خود و تضعیف دیگری یا غیر است و گفتمان‌ها از شیوه‌های مختلفی برای برجسته‌سازی خود و حاشیه‌رانی رقیب استفاده می‌کنند که دو چهره‌ی نرم‌افزای و سخت‌افزاری دارند که بیانگر نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای قدرت هستند. برجسته-سازی و حاشیه‌رانی نرم‌افزاری در قالب زبان نمود پیدا می‌کند و برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی سخت‌افزاری به صورت‌های مختلفی چون توقیف، حبس، اعدام، ترور، تظاهرات خیابانی و مانند آنها نمود می‌یابد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۳-۱۱۲).

۱۱) منطق تفاوت، منطق هم‌ارزی

غیریت، ما را به مفهومی دیگر نیز رهنمون می‌گردد که از آن با نام "منطق تفاوت" یاد می‌شود. منطق تفاوت، به ویژگی متکثر بودن جامعه اشاره دارد و بر تمایزها و تفاوت‌های میان نیروهای اجتماعی تأکید می‌کند. منطق تفاوت می‌کوشد از راه تأکید بر تفاوت‌ها و تنوعات و به تبع آن اختلافات موجود در عرصه‌ی اجتماعی، "زنجیره‌ی هم‌ارزی" موجود را به هم بریزد. در اینجا، خصومت و غیریت برجسته می‌شود. منطق یا زنجیره‌ی هم‌ارزی، منطق ساده‌سازی فضای سیاسی است. گفتمان‌ها پیوسته در تلاشند تا تفاوت‌های موجود را پنهان کنند و جامعه را یک‌دست نشان دهند. این کار به وسیله‌ی ایجاد یک زنجیره‌ی هم‌ارزی انجام می‌شود. زنجیره‌ی هم‌ارزی بدین معناست که در فرآیند مفصل‌بندی، نشانه‌های اصلی در یک زنجیره‌ی معنایی با نشانه‌های دیگر ترکیب می‌شوند و در مقابل یک غیر که به نظر می‌رسد آنها را تهدید می‌کند قرار می‌گیرند (De-Vos, 2003: 165). منطق تفاوت بر اختلافات و مرزبندی‌های موجود میان نیروهای اجتماعی تأکید می‌کند و در مقابل آن منطق هم‌ارزی در تلاش است تا از طریق مفصل‌بندی بخشی از این نیروها، تمایز میان آنها را کاهش داده، آنان را در برابر یک غیر منسجم نماید. در انقلاب اسلامی ایران همه‌ی گروه‌های مخالف رژیم شاه اعم از اسلامی، لیبرال، مارکسیست، ملی‌گرا و غیره، در زنجیره‌ی هم‌ارزی گفتمان انقلاب اسلامی قرار گرفتند و تفاوت‌های بنیادین آنها با یکدیگر به طور موقت فراموش شد.

۱۲) هژمونی و تثبیت معنا

لاکلا و موفه از انعطاف‌پذیری رابطه‌ی میان دال و مدلول استفاده‌ی سیاسی می‌کنند و آن را با مفهوم هژمونی پیوند می‌دهند. یعنی اگر بر سر معنایی خاص برای یک دال در جامعه اجماع حاصل شود، به عبارت دیگر، افکار عمومی معنایی مشخص را برای آن هر چند به طور موقت بپذیرد و تثبیت نماید، آن دال هژمونیک می‌شود. با هژمونیک شدن دال‌های یک گفتمان، کل آن گفتمان هژمونیک می‌شود. تثبیت موقت هویت‌ها، اصلی‌ترین کارویژه‌ی هژمونی در گفتمان است. دستیابی به هژمونی که غایت یک گفتمان به شمار می‌رود، به کمک تثبیت معنا امکان‌پذیر خواهد شد.

مفهوم هژمونی یا استیلا حول این موضوع است که در ساحت سیاست و اجتماع، چه کسی برتر است. به عبارت دیگر، کدام نیروی سیاسی درباره‌ی شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۲۰۹)؛ و نیز در مورد اینکه کدام تعاریف از دال‌ها و مدلول‌ها در جامعه مسلط باشد؛ و چه معانی در افکار عمومی تثبیت گردد.

۱۳) انسداد یا توقف

هنگامی که عنصر به وقته تبدیل می‌شود، از حالت شناور خارج می‌گردد و معنایی ثابت به خود می‌گیرد. مفهوم انسداد یا توقف اشاره به همان تثبیت معنای نشانه‌ها دارد که تحت اراده‌ی هژمونیک گفتمان‌ها پدید می‌آید. در نگاهی کلی‌تر، به تثبیت (موقت) یک گفتمان اطلاق می‌شود. لازمه‌ی تثبیت معنای یک نشانه درون یک گفتمان ـ که موضوع همه‌ی منازعات گفتمانی است ـ برجسته‌سازی معنای مورد نظر و طرد و حاشیه‌رانی معانی دیگر است. معانی دیگر پس از طرد شدن، در حوزه‌ی گفتمانگونگی قرار می‌گیرند. همانطور که بیان شد، حذف معانی غیر، موقتی است و همواره این احتمال وجود دارد که این معانی توسط گفتمان‌های دیگر برجسته شده، به تهدیدی برای گفتمان طردکننده بدل شود. مباحث فوق مؤید این نکته‌ی اساسی است که گفتمان‌ها، همیشه در حال رقابت برای تثبیت معنای خویش و حاکم نمودن آن بر سایر معانی به وسیله‌ی ساختارشکنی و حاشیه‌رانی معانی غیر هستند. از این رو، نزاع و رقابت بر ساسر این نظریه سایه افکنده است. رقابتی همیشگی برای خلق معنا، که در عین حال نیروی پیش‌برنده‌ی جامعه نیز به حساب می‌آید.

تولید و تثبیت معنا یکی از ابزارهای مهم گفتمان‌ها برای کسب قدرت و ایجاد ثبات در روابط قدرت و استمرار هژمونی است. گفتمان‌ها از طریق تولید معنا، برجسته‌سازی آن و ایجاد اجماع در سایه‌ی استیلای هژمونیک بر سراسر جامعه، روابط قدرت موجود در جامعه را طبیعی، معقول و مقبول جلوه می‌دهند تا از نظرها پنهان بماند و قابل مؤاخذه نباشد. از کارکردهای مهم هژمونی آن است که سلطه را جایگزین زور می‌کند، قدرت را نزد افکار عمومی به حقیقت تبدیل می‌نماید و آن را امری عادی و طبیعی جلوه می‌دهد. از نظر گرامشی، اندیشمند مارکسیست ایتالیایی، هژمونی ناشی از قدرتی است که طبقه‌ی حاکم می‌تواند به وسیله‌ی آن، طبقات دیگر را قانع کند که منافع آن طبقه منافع همه است (سلطانی، ۱۳۸۴: ۸۲-۸۳).

۱۴) ساختارشکنی

ساختارشکنی از جمله مفاهیم این نظریه است که معنای آن ذیل مفهوم هژمونی قابل فهم می‌نماید. هژمونی باعث نزدیکی یک دال به مدلولی خاص و در نتیجه، ثبات (موقت) معنای آن نشانه و تبدیل دال شناور به وقته می‌شود. اما هدف از ساختارشکنی از میان بردن این ثبات معنا و شکستن هژمونی گفتمان رقیب است؛ چرا که شکستن ثبات معنایی یک گفتمان، در نهایت به از میان رفتن هژمونی آن گفتمان منجر خواهد شد.

ساختارشکنی یا واسازی مفهومی است که از دریدا به عاریت گرفته شده است. این مفهوم نقطه‌ی مقابل انسداد و توقف است و بر این امر تأکید دارد که برای از بین بردن هژمونی و سلطه‌ی یک گفتمان باید ثبات معنایی آن را از بین برد تا زمینه‌ی تغییر "وقته" به دال شناور فراهم آید و گفتمان‌های رقیب بتوانند در این فضای ناآرام و ملتهب پدیدآمده مدلول خاص خود را به دال مرکزی مورد نظر الصاق و نظام معنایی خویش را

تثبیت کنند. برای مثال، گفتمان اصلاح‌طلب می‌کوشد مفهوم "استصوابی بودن" را به عنوان مدلولی که در گفتمان اصول‌گرا به دال نظارت نسبت داده شده بود از آن جدا سازد و مفهوم "استطلاعی بودن" را جانشین آن کند (کسرایی، ۱۳۸۸: ۳۵۱).

۱۵) اسطوره‌سازی، تصور اجتماعی و وجه استعاره‌ای گفتمان

گفتمانی می‌تواند به شرایط ظهور و بروز برسد که بتواند به اسطوره تبدیل شود؛ چرا که همیشه گفتمان‌ها با بحران‌ها و مشکلات اجتماعی همراهند و گفتمان حاکم سعی دارد از این فضا و شرایط و با توانمند نشان دادن خود در برون‌رفت از این شرایط، برای هژمونیک کردن خود بهره ببرد. بدین ترتیب، گفتمان‌های دیگر تصویر روشنی از آینده‌ی حضور خویش به سوژه‌ها ارائه می‌دهند که در آن شرایط، دیگر خبری از مشکلات نیست. لاکلا این تصویر آرمان‌گرایانه را "اسطوره" می‌نامد. در واقع، گفتمان‌ها به دنبال رهایی از بی‌قراری و ایجاد یک عینیت جدیدند.

لاکلا برای تبدیل این وجه اسطوره‌ای به یک تصویر اجتماعی و در قالب یک فرهنگ عمومی از استعاره کمک می‌گیرد که در آن اسطوره‌ها با ایجاد یک فضای بازنمایی‌شده و استعاره‌ای سوژه‌ها را به سمت و سوی آن ترغیب می‌کنند. بدین ترتیب، خلأ میان واقعیت و تصویر اجتماعی یا به عبارت دیگر میان واقعیت و اسطوره را وجه استعاره‌ای گفتمان پر می‌کند. این خلأ امکان پیدایش گفتمان‌ها و اسطوره‌های جدید را ممکن می‌سازد (همان، ۳۵۴). برای مثال، اندیشه‌ی گفت و گوی تمدن‌ها یک اسطوره است که مجموعه‌ای گسترده از تنوعات و تمایزات را در پوشش مفهومی خود پنهان می‌سازد و تصوری از جهانی آرمانی که در آن ملت‌های متمدن با تکیه بر مشترکات خود در پی برقراری صلح و آرامش در جهانند، ارائه می‌کند و بر اساس این تصور، صورت‌بندی خاص نظام بین‌الملل را پدید می‌آورد.

۱۶) قابلیت دسترسی، قابلیت اعتبار

برای تبدیل یک اسطوره به تصور اجتماعی علاوه بر نیاز به خلق فضای استعاری، وجود دو شرط نیز ضروری است: نخست باید به مفهوم "قابلیت دسترسی" اشاره کرد که خود دو جنبه دارد: اول اینکه ادبیات و مفاهیم آن گفتمان ساده و همه‌فهم باشد یا دست کم به زبان ساده و همه‌فهم بیان شود؛ دوم اینکه آم گفتمان در شرایطی در دسترس افکار عمومی قرار گیرد که هیچ گفتمان دیگری به عنوان رقیب و بدیل به شکل هژمونیک در عرصه‌ی رقابت حضور نداشته باشد (Laclau, 1990: 66). به عبارت دیگر، گفتمان مورد نظر در اذهان سوژه‌ها (افکار عمومی) به عنوان در دسترس‌ترین جایگزین برای گفتمان موجود و رهایی از شرایط بحران و مشکلات کنونی شناخته شود. بنابراین اگر بحران اجتماعی آنقدر شدید باشد که سراسر نظم گفتمانی حاکم را متزلزل کند، "قابلیت دسترسی" به تنهایی قادر است پیروزی یک گفتمان را تضمین نماید (سعید، ۱۳۷۹: ۸۷).

دومین مفهوم، "قابلیت اعتبار" یعنی سازگاری اصول پیشنهادی گفتمان با اصل بنیادین جامعه است. همواره در تمام جوامع اصول عامی وجود دارد که مورد پذیرش اکثریت هستند. به عنوان نمونه، مذهب در ایران همواره یک اصل عام و معیار اعتبار بوده و گفتمان‌هایی که ضدیت با مذهب را در پیش گرفته‌اند اعتبار خود را از دست داده و از جانب مردم طرد شده‌اند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۸).

۱۷) قدرت

یکی دیگر از مفاهمی کلیدی در نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موفه، قدرت است. قدرت از نظر لاکلا و موفه عبارت است از "قدرت تعریف کردن، و تحمیل این تعریف در برابر هر آنچه آن را نفی می‌کند" (نش، ۱۳۹۰: ۴۹). تعریف لاکلا و موفه از قدرت، وامدار تعریف فوکو از قدرت است. فوکو قدرت را به مثابه‌ی مویرگ‌های پراکنده در سراسر جامعه می‌بیند که در دست گروه یا حزبی واقع نمی‌گردد. قدرت جامعه، سوژه‌ها و کل حیات اجتماعی را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد و آن را معنادار می‌کند. قدرت چیزی نیست که در دست برخی هست و در دست برخی نیست، قدرت چیزی است که جامعه و سوژه‌ها را تولید می‌کند. گفتمان‌ها به وسیله‌ی قدرت غیر را طرد و خود را تثبیت می‌کنند. در منازعات سیاسی، آن گفتمانی پیروز می‌گردد که به ابزارهای قدرت بیشتر دسترسی داشته باشد. نورمن فرکلاف برای توضیح این مطلب، از مفهوم "قدرت پشت گفتمان" استفاده کرده است (Fairclough, 2001: 53-46).

۱۸) موقعیت سوژه‌ای و سوژگی سیاسی

لاکلا و موفه، موقعیت سوژه و عاملیت او را در درون ساختارهای سیاسی ـ اجتماعی نه مانند مارکس نفی می‌کنند و نه همانند کانت وی را خودمختار می‌دانند. سوژه در نظر لاکلا و موفه از آزادی نسبی برخوردار است. آنها از دو مفهوم موقعیت سوژه‌ای و سوژگی سیاسی برای تبیین جایگاه سوژه استفاده می‌کنند. لاکلا و موفه سوژه را از آلتوسر به عاریت گرفتند، اما در ادامه نظریات لاکان را در باب سوژه وارد تحلیل‌های خود کردند. لاکان بر نوعی شناسایی موقعیت سوژه در درون یک چیز خارجی که همان گفتمان باشد تأکید دارد (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۶۰). موقعیت سوژگی به احاطه‌ی گفتمان هژمون بر سوژه‌ها و اضمحلال آزادی عمل ایشان در درون نظام معنایی گفتمان اشاره دارد.

مفهوم سوژگی سیاسی روی دیگر سکه است که در آن افزایش بی‌قراری‌های اجتماعی موقعیت یک گفتمان را در معرض تزلزل و زوال قرار می‌دهد، سوژه به عنوان عامل سیاسی یا کارگزار دست به عمل سیاسی می‌زند و هژمونی گفتمان حاکم را به چالش طلبیده، نظم مورد نظر خویش را بر جامعه و گفتمان حاکم می‌سازد. در این موقعیت سوژه از آزادی اراده و استقلال برخوردار است. در این شرایط آنومیک، سوژه‌ها برای گفتمان تصمیم‌سازی می‌کنند و خلاقیت، نوآوری و اسطوره‌سازی سوژه‌ها از ورای هژمونی و هیمنه‌ی گفتمان ظهور می‌یابد، لحظه‌ای که می‌تواند تاریخ دیگری را برای جامعه رقم بزند. با حاکمیت اسطوره و عینی یافتن گفتمان لحظه‌ی کسوف و به محاق رفتن سوژه در موقعیت سوژگی آغاز می‌شود (کسرایی، ۱۳۸۸: ۳۵۸). بنابراین، لاکلا و موفه برای عامل انسانی در تحول و ایجاد دگرگونی خارج از چارچوب گفتمان‌ها نقشی تعیین‌کننده قائلند و وی را اسیر ساختارهای اجتماعی نمی‌دانند. از این رو، رویکرد پساساختارگرایانه‌ی آنها در فراروی از نگاه ساختاری به انسان و جامعه بر تعدیل نظریه‌ی ساختاری استوار است.

۱۹) هویت

از آنجا که همه چیز در درون گفتمان معنا می‌شود، هویت نیز امری گفتمانی است که گفتمان به افراد و پدیده‌های اجتماعی اعطا می‌کند. البته، به علت تنازع و تخاصم دائم میان گفتمان‌ها امر هویت‌بخشی موقت و نسبی است و هویت گفتمان، ناپایدار است (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۸۵). هویت‌ها، برساخته‌ی مفصل‌بندی‌های هژمونیک هستند.

به عقیده‌ی لاکلا و موفه ـ همانطور که مارکسیسم می‌گفت ـ هیچ چیز بنیادینی وجود ندارد که به بقیه‌ی پدیده‌ها معنا و هویت بخشد. هویت هر چیز تنها در شبکه‌ی هویت‌های دیگر که با هم مفصل-بندی شده‌اند، پدید می‌آید. بنابراین، هویت‌ها در درون گفتمان دارای ماهیتی ارتباطی‌اند. این هویت‌بخشی گفتمان با سازوکار "زنجیره‌ی هم‌ارزی و تفاوت" اعمال می‌شود.

ب) نظریه‌ی اجتماعی تحلیل گفتمان

اینک، به دنبال تأثیر نظریه‌ی معنایی در نظریه‌ی اجتماعی لاکلا و موفه هستیم. دغدغه‌ی اصلی طراحان این نظریه آن است که بدانند مردم جوامع مختلف چه تلقی از خود دارند و این تلقی چگونه بر نحوه‌ی عملکرد اجتماعی آنها اثر می‌گذارد؟ (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۲۰۷) چرا که گفتمان‌ها به واقعیت معنا می‌دهند و جهان اجتماعی در نتیجه‌ی همین فرآیند معنابخشی برساخته می‌شود و تغییر می‌کند. تغییر در گفتمان‌ها موجب تغییر در جهان اجتماعی است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۸۲). گفتمان لاکلا بسط نظریه‌ی گفتمان فوکو است که در آن به جای حکم از نشانه‌ها سخن گفته شده است.

نظریه‌ی گفتمان پساساختارگرایانه‌ی لاکلا ریشه در دو سنت ساختارگرای مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری دارد که به ترتیب زمینه‌ی طرح نظریه‌ی اجتماعی و نظریه‌ی معنایی را فراهم می‌سازند (کسرایی، ۱۳۸۸: ۳۴۱). لاکلا و موفه بر خصلت ضدسرمایه‌داری نظریه‌ی خود تأکید می‌کنند و با هر گونه تسلیم در برابر آن به بهانه‌هایی چون جهانی‌شدن مخالفند. در عین حال، مفهوم پرکاربرد ایدئولوژی در مارکسیسم، در نظریه‌ی لاکلا و موفه رنگ می‌بازد؛ زیرا این مفهوم نشئت گرفته از تمایز روبنای سیاسی و ایدئولوژیک با زیربنای اقتصادی است، ولی در اینجا تمام قلمروی اجتماعی، گفتمانی بوده، اساس تمایز زیربنا و روبنا فرو می‌ریزد (Laclau and Mouffe in martin, 2002, 140). در واقع، مفهوم گفتمان، جایگزین مفاهیم ایدئولوژی در مارکسیسم و زبان در نظریه‌های پسامدرن شده است. مهمترین کارکرد نظریه‌ی گفتمان لاکلا را

باید در حوزه‌ی سیاست بویژه در مفهوم‌پردازی قدرت دید (مک دانل، ۱۳۸۰: ۳۳). ساختار و روش نظریه‌ی اجتماعی و سیاسی گفتمان لاکلا را می‌توان در چند محور عمده چنین بیان کرد:

۱) شناسایی فضای تخاصم و فرآیند غیریت‌سازی میان گفتمان‌ها

نخستین قدم در تحلیل‌های سیاسی در قالب نظریه‌ی گفتمان شناسایی فضایی است که حداقل دو گفتمان در آن فضا با یکدیگر رابطه‌ی تخاصمی برقرار کرده و درصدد حذف دیگری‌اند. از آنجا که هویت گفتمان‌ها هویتی ارتباطی است که هر گفتمان هویت خویش را در نسبتی که با دیگر گفتمان‌ها دارد احراز می‌کند، نظام معنایی خود را بر همین اساس در تقابل با نظام معنایی گفتمان رقیب تنظیم و ارائه می‌کند. نظام معنایی هر گفتمان متشکل از مجموعه‌ای از دال‌هایی است که گفتمان دیگر از آن غافل بوده و بدان توجه نشان نداده است و گفتمان تازه‌نفس سعی در طرح و پرورش آنها به منظور کشف و ارائه‌ی کاستی‌های گفتمان حاکم و نقاط قوت خود می‌کند (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۶۱).

۲) زمان‌مند و مکان‌مند بودن گفتمان‌ها

گفتمان‌ها همیشه در فضای جغرافیایی، زمانی و مکانی شکل می‌گیرند و اصولاً ناظر به تحولاتی هستند که در جهان خارج و عین ایجاد می‌شوند. در واقع، گفتمان‌ها را می‌توان به دو صورت تحلیل کرد: در یک صورت گفتمان‌ها را می‌توان در یک دوره‌ی تاریخی و مناسبات و تعاملات میان آنها سنجید. این بررسی برشی است تاریخی از یک دوره‌ی زمانی برای شناسایی گفتمان‌های مطرح و نحوه‌ی تعاملاتی که بین آنها رخ داده است. صورت دوم تطورات و تحولات درونی یک گفتمان از زمان شکل‌گیری تا اوج حاکمیت آن و تا دوره‌ی زوال و افول ملاحظه می‌شود که اصطلاحاً تبارشناسی گفتمان نامیده می‌شود (همراه با نگاهی به گفتمان‌های رقیب).

۳) تحولات اجتماعی ـ سیاسی محصول منازعات معنایی

واقعیت این است که می‌توان با بررسی دال‌های معنایی و دال مرکزی و به طور کلی نظام معنایی یک یا چند گفتمان، به فرآیند تحولات سیاسی ـ اجتماعی رخ داده در درون یک جامعه و نظام اجتماعی دست یافت. به عبارت دیگر، تحولاتی که در ساختار یک جامعه رخ می‌دهد حاصل تغییراتی است که در منازعات معنایی میان گفتمان‌ها به منظور بقا و برجسته کردن خود و طرد و حاشیه‌رانی رقیب ایجاد می‌شود. برای مثال، در انتخابات سال ۱۳۷۶ دال‌هایی مانند مردم، قانون، و آزادی در جریان اصلاحات و در مقابله با نظام معنایی و دال‌های مطرح در طیف اصول‌گرا یعنی ولایت و نظارت استصوابی دال‌های مطرح شناخته می‌شود (همان، ۱۶۵).

۴) ضرورت شناخت و بررسی معنا و متن در تحلیل گفتمان

بررسی یک گفتمان باید مبتنی بر داده‌های متنی و تحلیل مناسب و دقیق آنها باشد که در غیر این صورت موجب ضعف و کاستی آن می‌شود. این کار از طریق مراجعه به نوشته‌ها و مطبوعات و روزنامه‌ها و مجلات و ... صورت می‌گیرد. یکی از وجوه نقد نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موفه فقدان ابزار کارآمد مناسب برای تحلیل متون است که به عقیده‌ی برخی صاحب‌نظران این ضعف می‌تواند از طریق به کارگیری و انضمام نظریه‌ی نقش‌گرای هالیدی به نظریه‌ی تحلیل گفتمان لاکلا جبران و مرتفع شود (همان، ۱۶۶). فرکلاف به نقل از فوکو می‌گوید: متون در نقش اندیشگانی‌شان، نظام‌های دانش و باور ـ و آنچه که فوکو ابژه می‌نامد ـ می‌سازند و در نقش بینافردی‌شان سوژه‌های اجتماعی ـ یا به اصطلاح دیگر، هویت‌ها و اشکال خود ـ و روابط اجتماعی میان (گروه‌های) سوژه‌ها را می‌سازند (Fairclough, 1995: 6).

۵) ارتباط کردارهای اجتماعی با تحلیل متن و معنا

بیان شد که تحولات اجتماعی ـ سیاسی پیوند وثیقی با منازعات معنایی میان نظام‌ها و مفصل‌بندی‌های گفتمان‌ها دارند. این منازعات معنایی در صورت‌های مختلفی در اجتماع نمود می‌یابند به گونه‌ای که همه‌ی کردارهای اجتماعی افراد و گروه‌های سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. اصولاً کردارهای اجتماعی ـ سیاسی می‌تواند مشتمل بر کردارهای گفتمانی زبانی و کردارهای گفتمانی غیرزبانی باشد. نوع اول شامل سخنرانی، مقاله، متون مطبوعاتی، برنامه‌های صوتی ـ تصویری، مصاحبه و ... و نوع دوم شامل تحریم‌ها و حمایت‌های مالی، رأی دادن و ندادن، حبس و

توقیف، اردوکشی‌های خیابانی و ضرب و جرح و ... است. وجه مشترک کردارهای گفتمانی زبانی و غیرزبانی تقویت و برجسته‌سازی گفتمان خود و تضعیف و حاشیه‌رانی گفتمان‌های رقیب است. این قطب‌بندی و مرزبندی میان خود و دیگری، هویت خود گفتمان‌ها و نیز هویت سوژه‌ها را در درون گفتمان‌ها تعیین می‌کند.

روابط بین‌الملل و سیاست خارجی

ارنستو لاکلا و شنتال موفه در حوزه‌ی سیاست مهمترین نظریه‌ی گفتمانی را در کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی در سال ۱۹۸۵ ارائه کرده‌اند. این نظریه‌ی قابلیت فوق‌العاده‌ای در تبیین پدیده‌های اجتماعی و سیاسی دارد. اهمیت نظریه‌ی آنها در این است که پساسختارگرایی فوکو و دریدا را به عرصه‌ی سیاست کشاندند. آنچه تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه را از سایر نظریه‌های گفتمانی متمایز می‌کند، تسری گفتمان از حوزه‌ی فرهنگ و فلسفه به جامعه و سیاست است.

سیاست در رویکرد گفتمانی لاکلا و موفه مفهومی ثانوی و مشتق از امر سیاسی است. سیاست مجموعه‌ای از اعمال گفتمان‌ها و نهادهایی است که در پی ایجاد نظم خاص و سازماندهی اجتماعی هستند. اما امر سیاسی منازعه را ذاتی همه‌ی جوامع تلقی کرده و به وجود دائمی منازعه و خصومت در جامعه اشاره دارد، زیرا در هر جامعه‌ای همواره رابطه‌ای خصمانه و غیریت‌سازانه وجود دارد.

آنها معتقد به اولویت امر سیاسی بر امر اجتماعی بودند؛ اولویت امر سیاسی به معنای آن است که ساختار و کنش اجتماعی محصول مفصل‌بندی خاصی در سیاست است. به زعم آنها، مناسبات اجتماعی ساختی سیاسی دارند. گفتمان جامعه را شکل می‌دهد اما چون این فرآیند بر اساس یک مفصل‌بندی خاص و با رویکرد خاص خودش انجام می‌شود در نتیجه ساختن جامعه یک عمل سیاسی تلقی می‌شود. امر سیاسی به علت منازعه و خصومت پایان‌ناپذیر در جامعه ادامه پیدا می‌کند.

نمی‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که سیاست در آن کاملاً محو شود. شنتال موفه معتقد است که "قدرت جزء سازنده‌ی امر اجتماعی است زیرا امر اجتماعی بدون روابط قدرتی که بدان شکل می‌دهد وجود ندارد. آنچه که در یک لحظه به عنوان نظم طبیعی دیده می‌شود، نتیجه‌ی کردارهای رسوب شده است" (موفه، ۱۳۹۰: ۲۵). همواره تمایزی هر چند مبهم بین امر سیاسی و امر اجتماعی لازم است تا جامعه شکل بگیرد. اما مرزهای جامعه و سیاست مبهم است و این تیرگی و ابهام، ذاتی روابط اجتماعی است.

روابط بین‌الملل نیز همانند دیگر رشته‌های علوم انسانی در معرض حضور اندیشه‌های پست‌مدرن قرار گرفته است و دهه‌های متوالی است که اندیشه‌های پست‌مدرن مباحث هستی‌شناختی و شناخت‌شناسانه‌ی روابط بین‌الملل را به جد بازخوانی نموده و مجموعه‌ای از تأملات تازه و ایده‌پردازی‌های متفاوت را در آن سبب شده‌اند. از جمله‌ی این ایده‌پردازی‌ها آنکه، به باور پست‌مدرنیست‌ها، روابط بین‌الملل بیش از آنکه عرصه‌ی ایفای نقش و بازیگری بازیگران سنتی مانند دولت‌ها و سازمان‌های بین‌دولتی، گروه‌های ذی‌نفوذ و حتی تکنولوژی باشد، حوزه‌ی نبرد انواع آگاهی و گفتمان‌های حایز جوانب فکری و عملی است. به این ترتیب، جهان معاصر، آنگونه که پست‌مدرنیست‌های دانش روابط بین‌الملل مایل به توضیح آن هستند، بستر بروز و ظهور گفتمان‌های متعارض و مکان رقابت بر پایه‌ی نظام‌های دانش/عمل مختلف است.

توضیحی از این دست از روابط بین‌الملل بدون مراجعه‌ی روش‌شناسانه به میراث پست‌مدرنیسم ممکن نیست. در میان روش‌شناسی‌های جایز تبار پست‌مدرن نیز هیچیک همچون گفتمان که دغدغه‌ی شناسایی بیناذهنیت‌ها را دارد برای این امر سازگار و مناسب نیست؛ روش‌شناسی که همچنان که آمد امر عینی و انضمامی را در ارتباط با تبار تاریخی، منطق ذهنی و نحوه‌ی هویت‌یابی آن توضیح می‌دهد. رویکرد گفتمانی به عرصه‌ی بین‌الملل، راه به شناسایی و توضیح پیش‌زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی سازنده‌ی روابط بین‌الملل می‌برد و به زبان دیگر ابزار تحلیلی قابل توجهی را جهت دستیابی به فهمی ژرف‌تر از عقه‌ی مناسبات بین‌المللی در بسترهای فرهنگی و اجتماعی سازنده‌ی آن‌ها فراهم می‌آورد.

روش‌شناسی گفتمان درک تازه‌ای از منطق و شیوه‌ی جمع‌آوری و بکارگیری داده‌های تحقیق در حوزه‌ی روابط بین‌الملل به دست می‌دهد. در مطالعه‌ای گفتمانی در حوزه‌ی بین‌الملل، بر خلاف روش‌شناسی‌های کلاسیک، داده‌های پژوهشی را به صورت خطی و بر اساس رویکردی

علی/معلولی (نگرش پوزیتیویستی) تحلیل نمی‌کنیم؛ بلکه می‌کوشیم تا ضمن رویکردی تفهمی به حوزه‌های خطیری نظیر نحوه‌ی هویت‌یابی بازیگران و تبار تاریخی حاکی از آن، اظهارات، جهان واژگانی و زبان سیاسی در دسترس، شیوه‌های اقدام و عمل بر پایه‌ی قدرت منتشر و مویرگی و نظام‌های دانش و مشروعیت ورود کنیم و در نهایت درکی انضمامی از آرایش قدرت در حوزه‌ی بین‌الملل و نحوه‌ی فهم بازیگران آن از خویشتن و دیگری به دست دهیم. این بدان معناست که در چنین مطالعه‌ای از عرصه‌ی بین‌الملل نتیجه‌گیری‌های اثبات‌گرایانه و حایز انگاره‌های خطی تاریخی جای خود را به فهم تطورپژوهانه، تبارشناسانه و موقعیت‌پایه از پدیدارهای بین‌المللی می‌دهد. جهت حصول چنین درکی باید روابط بین‌الملل به مثابه‌ی سامانی گفتمانی، که حاصل همکنشی اعضا و تأثیر ایده‌ها، مفاهیم و هویت‌ها طی زمان است در نظر گرفته شود.

طبعاً رویکرد گفتمانی به حوزه‌ی بین‌الملل نحوه‌ی ویژه‌ای از مراجعه به منابع و شیوه‌ی متفاوتی از تحلیل آنها را نیز سبب می‌شود. در این شیوه، آنگونه که ابتدا فوکو و سپس با زبانی روش‌شناختی‌تر لاکلا و موفه توضیح داده‌اند، میل به شناسایی دلالت‌های دال‌های مؤثر در یک مجموعه‌ای هم‌راستا از اظهارات اهمیتی استراتژیک دارد و بسی مهم و حیاتی است؛ چه آن که منطق حاکم بر دلالت راه به فهم قدرت مویرگی یا همه‌جایی حاضر در گفتمان می‌برد و معانی رفتار و اعمال مشروع و معتبر در گفتمان را مشخص می‌نماید.

قدرت گفتمانی در مطالعه‌ای بین‌المللی نه یک موقعیت مشخص بلکه امری همه‌جایی و منتشر است. این قدرت منتشر، که برخی از نظریه‌پردازان علاقه‌مند به مطالعات گفتمان در حوزه‌ی بین‌الملل جستجوی آن را در متن روابط (بازی متقابل متنی) توصیه کرده‌اند، هنگامی شناخته می‌شود که به رابطه‌ی هم‌تکمیلی و قوام‌بخش میان گفتمان‌های مختلف و رقیب توجه نماییم (لینکلیتر، ۱۳۸۵: ۳۴۸) و تفاسیری که هر گفتمان رقیب و حاضر در سطح بین‌الملل از عملکرد دیگری به دست می‌دهد را به مثابه‌ی بخشی مهم از مطالعه‌ی گفتمانی خود در باب آن گفتمان در نظر آوریم؛ چنین رویکردی راه به شناسایی بهتر چند و چون شکل‌گیری و تثبیت گفتمان‌ها می‌برد. بر این اساس، ریچارد اشلی، از نظریه‌پردازان پست‌مدرنیسم در روابط بین‌الملل، بر اهمیت مطالعه‌ی چند و چون شکل‌گیری هژمونی در عرصه‌ی بین‌الملل تأکیدی ویژه می‌کند و می‌کوشد تا که توضیح دهد ما باید نسبت مفهوم حاکمیت و هژمونی را از منظری تازه دریابیم (Ashley, 1987: 103).

چنین رویکردی به قدرت، مزیت افزوده‌ی مهمی را برای مطالعات روابط بین‌الملل به بار می‌آورد. چنین مطالعه‌ای، ای بسا بیش از هر روش‌شناسی دیگری، به شناسایی گزینه‌هایی که در فرآیندهای رسمی و قدرت‌محور روابط بین‌الملل طرد شده‌اند می‌انجامد. به عبارت دقیق‌تر، توجه نظام‌مند تبارشناختی به گفتمان‌های حاشیه‌ای، تبعیدشده و نادیده‌مانده در دل مناسبات قدرت رسمی از جمله قابلیت‌های روش‌شناختی گفتمان در مطالعات روابط بین‌الملل است. در واقع، نظریه‌ی گفتمان این بخت پژوهشی مهم را پیش روی مطالعات روابط بین‌الملل می‌گستراند که به دلیل تمرکز بر قدرت مویرگی، حضور سطوح مهم اما معمولاً نادیده‌گرفته‌شده و یا انکارگردیده‌ای از مقاومت را در حاشیه‌های مناسبات بین‌المللی تشخیص دهد. واضح است که چنین بخت روش‌شناختی برای مطالعات بین‌المللی بسی مغتنم و ارزشمند است. آنچه به گفتمان اجازه می‌دهد سرنخ‌های قدرت انضمامی و مویرگی را تا شناسایی سطوح نامرئی مقاومت پی گیرد و به حصول آگاهی‌هایی از این دست نائل آید، توجه ویژه‌ی ان به نحوه‌ی شکل‌گیری هویت‌های حاشیه‌ای و مقاومت‌پایه است. همچنین، علاقه‌ی مطالعه‌ای گفتمانی به شناسایی هویت بر پایه‌ی مفصل-بندی‌های ناشی از دیالکتیک آگاهی و عمل، تیزبینی‌ها و نکته‌سنجی‌هایی از این دست را برای این روش‌شناسی میسر ساخته است.

پست‌مدرنیسم با تأکید بر متنیت اعلام می‌کند که تمام واقعیت، یک ساخت اجتماعی است. نمونه‌ی جالب در خصوص بینامتنی بودن روابط بین‌الملل درک بازیگران از منافع ملی است. اگرچه این مفهوم یک مخرج مشترک حداقلی دارد اما با توجه به نوع بازیگران می‌توان قائل به نسبیت بیشتری برای آن گردید و تنها وجه مشترک را حفظ بقا دانست. در این میان، گفتمان بر اهمیت عناصر معنوی تأکید می‌ورزد. به باور این رویکرد، بازیگران عرصه‌ی بین‌الملل درگیر نوعی روابط بین‌الاذهانی هستند.

قدرت از جمله‌ی دیگر مفاهیمی است که در شکل‌گیری خود در برابر دیگری نقش دارد. در واقع، خود برآیند ارتباط‌های میان قدرت و دانش است که نهایتاً به مشروعیت گفتمان ختم می‌گردد. در حوزه‌ی روابط بین‌الملل پست‌مدرنیسم به دنبال آن است که ایده‌ی قدرت را احیا و آن را دوباره فرمول‌بندی نماید. بر اساس این نگرش، قدرت همه جا حاضر است و از حواشی آن نمی‌تواند اجتناب شود. دانش یا معرفت به عنوان قدرت عمل می‌نماید. همانطور که فوکو تأکید می‌کند، یک قانون "حضور در همه جا" وجود دارد که طبق آن یک ثبات کلی بین حالت‌های تفسیر و

عملیات‌های قدرت وجود دارد. کار دانشمندان روابط بین‌الملل این است که ببینند چگونه عملیات‌های قدرت متناسب با شبکه‌های سیاسی و اجتماعی دنیای مدرن شکل می‌گیرد و اعمال می‌شود. بنابراین، دانش و قدرت موجود در نظام بین‌الملل را می‌توان ذیل التفات به قدرت هژمون و ایدئولوژی مسلط توضیح داد. در پرتوی رویکرد فوکویی پست‌مدرن‌ها خواستار یک تئوری سیاست جهانی‌اند که به فهم جدید قدرت و رابطه‌ی نزدیک آن با دانش، ساخت و روایت‌های بین‌متنی حساس باشد (Jackson, 2013: 72).

به باور ایشان ساخت‌شکنی گفتمان مسلط نظم بین‌الملل نتیجه‌ی تحرک و حضور نیروهای اجتماعی حاشیه‌ای (در شرق) بود که به تعامل با ایده‌های نظم بین‌الملل موجود پرداختند و گفتمان مخصوص خود را بازسازی نمودند. گفتمانی که می‌کوشد خود را در جایگاه گفتمان غالب موفق جاسازی کند و روابط قدرت/معرفت (دانش) را متحول نماید. بنابراین، نظم و نظام‌های بین‌المللی و سیاست جهانی حاصله (قدرت) مستقیماً به ایده‌های جدید (دانش یا معرفت) وابسته‌اند و همچنین مداومت برتری این ایده‌ها به نظام‌های سیاسی وابسته است (Reinke de Buitrago, 2012: xvi).

پست‌مدرن‌ها روابط بین‌الملل را ذیل سایه‌ی مفاهیم و واژگان هویت، دانش و قدرت توضیح می‌دهند. به باور ایشان، این دسته از مفاهیم درگیر نوعی ارتباط‌های شبکه‌ای، بین‌الاذهانی و بینامتنی هستند و به شکل‌گیری و استمرار گفتمان روابط بین‌الملل معاصر یاری رسانده‌اند. در وقاع، ایفای نقش هر یک از سه عامل فوق می‌تواند به تغییر مفصل‌بندی در گفتمان منتهی گردد و تغییر ماهوی هر یک به دگرگونی یا سقوط گفتمان و پدیداری گفتمانی نویت بینجامد. اتفاقی که منتهی به شکل‌یابی دیگری ذهنی و گفتمان رقیب عینی گشته و بازیگری نو را وارد بافتار کنش می‌نماید. حصول چنین درکی اولاً نیازمند شناخت مناسبات بیناذهنیتی و کشف منطق عمل بازیگران با محیط است و ثانیاً وابسته به بررسی سطوح اثرگذاری این مناسبات و منطق در حوزه‌ی بین‌الملل است؛ چه آنکه "آگاهی" به مثابه‌ی امری صرفاً ذهنی و ماهیتاً اندیشه‌ای برای این پژوهش اهمیتی مستقل ندارد و آنچه مد نظر است شناسایی مکانیسم تبدیل اگاهی به کنش در عرصه‌ی بین‌الملل است. شناسایی فرآیند منتهی به کنش به مثابه‌ی عامل تأثیرگذار بر نظم بین‌الملل نیز فارغ از فهم زمینه‌های منجر به آن و بدون تأمل در آگاهی شکل‌دهنده به ان ناکافی یا ناممکن است. به این ترتیب، فهم دیالکتیک برقرار میان آگاهی و کنش ما را به سمت مطالعه‌ی پدیدارهای بین‌المللی ذیل بهره‌گیری از روش-شناسی گفتمان که حائز قابلیتی ویژه در پرده‌گشایی از بیناذهنیت‌ها و توضیح روابط انضمامی در ارتبطا با امور ذهنی است سوق می‌دهد.

تمرکز گفتمان بر مفهوم قدرت را باید از جمله مهمترین ویژگی‌های این نگرش پسامدرن دانست که کوشیده است تعریفی متفاوت از قدرت ارائه نماید. تعریفی که ذیل توجه به آن نحوه‌ی فهم ما از علوم اجتماعی در معنای عام آن و علم سیاست و روابط بین‌الملل در معنای خاص آن متفاوت می‌گردد. قدرت مویرگی و شبکه‌ای فوکو که به عنوان دستاورد درخور توجه نظریه‌ی گفتمان بارها و بارها از سوی دانشمندان حوزه‌ی سیاست مورد تأکید قرار گرفته است در روابط بین‌الملل مورد کم‌التفاتی قرار گرفته است. فوکو در توضیح گفتمان از "تحلیلات قدرت" صحبت می‌کند. به باور وی، قدرت "نقش مستقیماً مولدی" را ایفا می‌کند. قدرت چندجهته است و در واقع، هم از پایین به بالا ناشی و هم از بالا به پایین اعمال می‌شود (دریفوس، ۱۳۷۶: ۳۱۲-۳۱۱). روابط قدرت "نیت‌مند و فاقد فاعل" هستند. معنای نوین ایجادشده از همین نیت‌مندی ناشی می‌شود. در واقع، قدرت همان نامی است که ما به "روابط استراتژیک پیچیده در جامعه‌ای خاص" می‌دهیم. در حقیقت، فوکو نه از نظریه‌ی قدرت بلکه از تکنولوژی قدرت و انضباط صحبت می‌کند (همان، ۳۱۶-۳۱۴).

تحلیل گفتمان در تحلیل سیاست خارجی بیش از هر چیز بر گفتمان سیاست خارجی، نقش آن در شکل دادن به هویت، چگونگی برساختن خود و دیگری از طریق سیاست خارجی و برساخته شدن کارگزاران و کنشگران تأکید دارد. فرض تحلیل گفتمان این است که سیاست خارجی متکی بر بازنمایی اس و این بازنمایی‌ها در قالب زبان بیان می‌شود و در نتیجه پژوهشگران در چارچوب این رویکرد به متون عمومی توجه می‌کنند، بخصوص متونی که در دفاع از تصمیمات اتخاذشده در سیاست خارجی تولید می‌شوند. تحلیل پساساختارگرایانه‌ی سیاست خارجی مستلزم شناخت جزئیات زمینه‌ی سیاسی و گفتمانی سیاست خارجی است تا رابطه‌ی میان متون فعلی و گذشته مشخص شود و نشان داده شود که چگونه برخی بازنمایی‌ها آنچنان تثبیت شده‌اند که طبیعی می‌نمایند (Hansen, 2012: 106).

نگاه پساساختارگرایانه به سیاست خارجی به عنوان یک رویه‌ی گفتمانی در سه سطح می‌تواند سهمی نظری و تحلیلی در حوزه‌ی سیاست خارجی داشته باشد: ۱) عرصه‌ی سیاست بازنمایی؛ ۲) گستره و ثبات سیاست خارجی؛ و ۳) تغییر و تبارشناسی. در عرصه‌ی سیاست بازنمایی، گفتمان‌های سیاست خارجی به عنوان بازنمایی یک "مسئله" تلقی می‌شوند که سیاست قرار است آن را حل کند. این بازنمایی می‌تواند در سطح بیان یک شخص، دولت، رسانه‌ها، یا گروه‌ها دیده شود. این بازنمایی‌ها می‌توانند با هم متفاوت باشند که نشانگر وجود مواضع متفاوت در سیاست خارجی هستند. تحلیل گفتمان نشان می‌دهد که در هر یک از آنها مسئله چگونه بازنمایی شده است و چگونه یکی از آنها می‌تواند مسلط یا جایگزین دیگری شود. هر بازنمایی طیفی خاص از سیاست‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. مثلاً تا زمانی که جنگ بوسنی در کشورهای غربی به عنوان "جنگ بالکان" مطرح بود اقدامی درباره‌ی آن ضروری به نظر نمی‌رسید اما وقتی به عنوان "نسل‌کشی" بازنمایی شد اقدام را ضروری ساخت.

از نظر گستره‌ی سیاست خارجی، تحلیل گفتمان آن را به سطح دولت و دولتمردان محدود نمی‌کند بلکه در احزاب، رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و ... هم بازنمایی‌ها را دنبال می‌کند. نگاه شالوده‌شکنانه‌ی تحلیل گفتمان به متون سیاست خارجی نیز به منزله‌ی ثبات‌زدایی از آن است. متون سیاست خارجی در زمینه‌ی متون پیشین قرار می‌گیرند و تناقضات آشکار می‌شود. البته وجود تناقض لزوماً ارتباطی با نیت مؤلفان هم ندارد و این امر اساساً مطمح نظر تحلیل گفتمان نیست؛ بلکه هدف تشخیص و تمایز بازنمایی‌ها ی متفاوت و متناقض است. با توجه به متحول بودن سیاست خارجی، نگاه تحلیل گفتمان نیز پویا است و به دنبال تغییرات در بازنمایی‌ها و این است که چگونه تحت فشار گروه‌های خاص یا تغییر خود مسئله تغییر گفتمانی رخ می‌دهد. رویکرد تبارشناختی نیز به این می‌پردازد که چگونه تاریخ در گفتمان سیاست خارجی "بسیج" می‌شود تا بازنمایی خاصی مشروعیت یابد و از این طریق بازنمایی‌های دیگر به حاشیه رانده شوند (Hansen, 2012: 101-105).

هنریک لارسن (1999) بر آن است که این فهم‌های متفاوت از پدیده‌هایی چون دولت و ملت است که می‌تواند به تفاوت در سیاست خارجی منتهی شود و این فهم‌های متفاوت را می‌توان در گفتمان‌ها دنبال کرد. به عبارت دیگر، باید برای فهم سیاست‌های خارجی، اهداف، منافع و محتوای آنها به دنبال چارچوب‌های معنایی بود که اینها در درون آن شکل می‌گیرند. او بر همین اساس، سیاست خارجی دانمارک و بریتانیا در قابل اروپا را بر مبنای گفتمان‌هایی که به این سیاست‌ها شکل می‌دهند و فهم ابزاری که رابطه با اتحادیه‌ی اروپایی را (یعنی فهمی را که در آن روابط با اتحادیه و پیروی از قواعد و هنجارهای آن برای پیشبرد اهداف و منافع است و نه بر اساس هویتی اروپایی) بر می‌سازد مورد تحلیل گفتمانی قرار می‌دهد.

لارسن (2009) در یکی دیگر از آثار خود به طور خاص به دنبال تحلیل سیاست خارجی کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپایی به عنوان یک مورد خاص از سیاست خارجی (به دلیل عضویت در مجموعه‌ای که خود نیز سیاست خارجی دارد و اعضا فقط هویت ملی ندارند) از تحلیل گفتمان استفاده می‌کند. هدف او ارائه‌ی یک چارچوب تحلیلی است یعنی مجموعه‌ای از خطوط راهنما برای انیکه در هنگام تحلیل فرآیندها و کنشگران سیاسی در یک حوزه‌ی خاص موارد مهم را بتوانیم تشخیص دهیم. وی از تحلیل گفتمان برای بررسی مفصل‌بندی‌های متفاوت کارگزاری استفاده می‌کند و نشان می‌دهد در شرایطی که سرشت کارگزاری ملی در اتحادیه‌ی اروپایی متحول و سیال است برای فهم اینکه کنشگر سیاست خارجی ملی دولت ایت یا اتحادیه‌ی اروپایی، فهم چگونگی مفصل‌بندی کنشگر اهمیت دارد.

دیوید کمبل (1990; 1994; 1998) در آثار متعددی به بررسی ساخت سیاست خارجی ایالات متحده، عرصه‌ی سیاست هویت در این کشور و "تکوین" ایالات متحده از طریق سیاست خارجی می‌پردازد. نگاه گفتمانی پساساختارگرایانه‌ی او همراه با زیر سئوال بردن و نقد دگرسازی‌ها در گفتمان‌های سیاست خارجی خارجی و امنیت ملی ایالات متحده است. به عنوان نمونه، وی در کتاب نگارش امنیت: سیاست خارجی ایالات متحده و عرصه‌ی سیاست هویت با اتخاذ رویکردی تفسیری و گفتمانی که در آن تبیین علّی کنار گذاشته می‌شود به دنبال این است که برگرفتن یک شیوه‌ی خاص بازنمایی از خطر خارجی، چه پیامدهای سیاسی دارد. وی نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایالات متحده با تفسیر یا برساختن خطر به گونه‌ای خاص مرزهای هویتی آنچه را که به نام آن عمل می‌کند بر می‌سازد. روش او در اینجا "تاریخ حال" است. سیاست خارجی آمریکا از این منظر به مثابه‌ی بازنمایی خاصی از خطرات برای ایالات متحده است. خطراتی که به خودی خود وجود ندارند بلکه مخاطرات یا ریسک‌هایی هستند که ساخته می‌شوند و این مخاطرات در دوره‌ی بعد از جنگ سرد با پیش از آن متفاوت است.

رکسان دوتی (1993) با کاربست تحلیل انتقادی گفتمان در حوزه‌ی سیاست خارجی می‌کوشد به توضیح سیاست خارجی ضدشورش ایالات متحده در قبال فیلیپین بپردازد. وی تأکید دارد که تمرکز تحلیل گفتمان نه بر چرایی یک برآیند خاص بلکه بر چگونگی امکان و امتناع برخی پدیده‌های خاص است و می‌کوشد به چگونگی تولید معنا و پیوند آن معانی با سوژه‌ها و ابژه‌های خاص بپردازد و از این طریق نشان دهد که چگونه تمایلات تفسیری خاصی تکوین می‌یابند که رویه‌هایی را ممکن و بقیه را ممتنع می‌سازند. او با استفاده از مقولات تحلیلی پیشفرض، اِسناد و موضع سوژگی نشان می‌دهد که چگونه رویه‌های گفتمانی سوژه و ابژه را بر می‌سازند و روابط را در درون یک شبکه معنادار می‌کنند. پیشفرض یک سازوکار متنی است که دانش یا شناخت زمینه‌ای را به وجود می‌آورد و از این طریق جهانی خاص می‌آفریند که در آن برخی چیزها "حقیقت" دارند. اِسناد به معنای نسبت داده خصوصیاتی خاص به سوژه‌های خاص از طریق کاربست صفات و قیود و افعال خاصی درباره‌ی آنها است. اینکه یک سوژه در چه موقعیتی نسبت به بقیه‌ی سوژه‌ها قرار می‌گیرد موقعیت سوژگی او را شکل می‌دهد. به این ترتیب، او با تحلیل متونی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به شورشیان فیلیپین نشان می‌دهد که چگونه در این متون پیشفرض برتری خود (یعنی آمریکا) وجود دارد، ضعیف و غیرعقلانی و نیازمند بودن طرف مقابل ساخته می‌شود و در نتیجه موضع سوژگی ضعیف "آنها" به نسبت "ما" شکل می‌گیرد و رویه‌های خاصی را در سیاست خارجی امکان‌پذیر می‌سازد.

دِرِک نیبرز (2009) با تکیه بر رویکرد پساساختارگرا می‌کوشد پیوند مفهومی میان بحران‌هایی بین‌المللی مانند ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و فرآیندهای هویت‌سازی از طریق سیاست خارجی را نشان دهد. وی با تعریف گفتمان به عنوان مجموعه رویه‌های بیانی در یک میدان اجتماعی، تحلیل انتقادی گفتمان را به نظریه‌ی هژمونی لاکلا و موفه پیوند می‌زند تا نشان دهد چگونه گفتمان‌های هژمونیک به عنوان نقطه‌ی پیوند میان ساخت گفتمانی بحران و تغییر هویت عمل می‌کنند.

باغدوناس (2008) در بررسی نقش کمالیسم در گفتمان سیاست خارجی ترکیه رویکردی پساساختارگرایانه را به کار گرفته است. وی بر آن است که دستورکار پژوهشی پساساختارگرایانه با رویکرد گفتمانی و تعین‌گریزانه به سیاست خارجی، نقش آن را در قوام دادن به هویت‌ها و منافع نشان می‌دهند. نویسنده بر آن است که آنچه دو وجه ناسازگار سیاست خارجی ترکیه را امکان‌پذیر کرده "کمالیسم" است. این دو وجه عبارتند از: سیاست ترکیه در قبال قبرس و سمت‌گیری اروپایی/غربی این کشور. تحلیل گفتمان عمیق سیاست خارجی ترکیه نشان می‌دهد که چگونه حکومت در دوره‌های تاریخی مختلف و تحت رهبری احزاب متفاوت با تمسک به کمالیسم این دو سیاست خارجی را به هم پیوند داده است.

نتیجه‌گیری

تحلیل گفتمان در تحلیل سیاست خارجی بیش از هر چیز بر گفتمان سیاست خارجی، نقش آن در شکل دادن به هویت، چگونگی برساختن خود و دیگری از طریق سیاست خارجی و برساخته شدن کارگزاران و کنشگران تأکید دارد. فرض تحلیل گفتمان این است که سیاست خارجی متکی بر بازنمایی اس و این بازنمایی‌ها در قالب زبان بیان می‌شود و در نتیجه پژوهشگران در چارچوب این رویکرد به متون عمومی توجه می‌کنند، بخصوص متونی که در دفاع از تصمیمات اتخاذشده در سیاست خارجی تولید می‌شوند. تحلیل پساساختارگرایانه‌ی سیاست خارجی مستلزم شناخت جزئیات زمینه‌ی سیاسی و گفتمانی سیاست خارجی است تا رابطه‌ی میان متون فعلی و گذشته مشخص شود و نشان داده شود که چگونه برخی بازنمایی‌ها آنچنان تثبیت شده‌اند که طبیعی می‌نمایند

منابع

آشوری، داریوش (۱۳۸۴) فرهنگ علوم انسانی، تهران: مرکز.

آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵) تحلیل انتقادی گفتمان، تهران: علمی و فرهنگی.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳) گفتمان، پادگفتمان و سیاست، تهران: مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹) "درآمدی بر تحلیل گفتمان". در گفتمان و تحلیل گفتمانی: مجموعه مقاله‌هایی از محمدرضا تاجیک، شعبانعلی بهرامپور، دایان مک دانل و ... به اهتمام محمدرضا تاجیک. تهران: فرهنگ گفتمان.

حسینی‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۳) "نظریه‌ی گفتمان و تحلیل سیاسی"، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، شماره‌ی ۲۸.

حسینی‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۶) اسلام سیاسی در ایران، قم: دانشگاه مفید.

حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷) روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: دانشگاه مفید.

خلجی، عباس (۱۳۸۶) ناسازه‌های نظری و ناکامی سیاسی گفتمان اصلاح‌طلبی (۸۴-۱۳۷۶)، پایان‌نامه‌ی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران.

رابینو، پل و هیوبرت دریفوس (۱۳۷۶) میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران: نی.

ربانی خوراسگانی، علی و محمد میرزائی (۱۳۹۳) "ایدئولوژی، سوژه، هژمونی و امر سیاسی در بستر نظریه‌ی گفتمان"، فصلنامه‌ی غرب‌شناسی بنیادی. سال پنجم، شماره ۱.

سعید، بابی (۱۳۷۹) هراس بنیادین، ترجمه‌ی غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری. تهران: دانشگاه تهران.

سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۳) "تحلیل گفتمان به مثابه‌ی نظریه و روش"، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، شماره ۲۸، ۱۸۰-۱۵۳.

سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴) قدرت، گفتمان و زبان، تهران: نی.

شعیری، محمدرضا (۱۳۸۷) "تحلیل گفتمان: رویکرد نشانه ـ معناشناختی" در تارنمای

http://www.bashgah.net/fa/content/show/41894.

فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹) تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه گروه مترجمان، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

کاشی، محمدجواد غلامرضا (۱۳۷۹) جادوی گفتار: ذهنیت فرهنگی و نظام معنایی در انتخابات دوم خرداد، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی آینده‌پویان.

کسرایی، محمدسالار (۱۳۸۸) "نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موفه: ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی"، سیاست، دوره‌ی ۳۹، شماره‌ی ۳.

کوبلی، پاول (۱۳۸۷) نظریه‌های ارتباطات، ج ۳، ترجمه‌ی احسان شاقاسمی، تهران: پژوهشکده‌ی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

کوبلی، پاول (۱۳۸۷) نظریه‌های ارتباطات، ج ۴، ترجمه‌ی گودرز میرانی، تهران: پژوهشکده‌ی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

لینکلیتر، آندرو (۱۳۸۵) چالش علم و سنت. ترجمه‌ی بهرام مستقیمی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۴) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه‌ی امیرمحمد حاج یوسفی، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.

مک دانل، دایان (۱۳۸۰) مقدمه‌ای بر نظریه‌ی گفتمان، ترجمه‌ی حسینعلی نوذری. تهران: فرهنگ گفتمان.

میرفخرایی، ت. (۱۳۸۳) فرآیند تحلیل گفتمان. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

میلز، سارا (۱۳۸۲) گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: هزاره سوم.

موفه، شنتال (۱۳۹۰) درباره‌ی امر سیاسی. ترجمه‌ی منصور انصاری، تهران: نشر رخداد نو.

نش، کیت (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه‌ی محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.

نوریس، کریستوفر (۱۳۷۷) گفتمان. ترجمه حسینعلی نوذری. فصلنامه‌ی سیاسی ـ اجتماعی گفتمان. شماره صفر: ۳۸-۱۷.

ون دایک، تون و فان آدریانوس (۱۳۸۲) مطالعاتی در تحلیل گفتمان؛ از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی، ترجمه پیروز ایزدی و دیگران، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

هنری، یدالله و علی آزرمی (۱۳۹۲) "بررسی و تحلیل فرآیند استقرار و انسجام‌یابی گفتمان انقلاب اسلامی ایران بر اساس نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موفه"، فصلنامه‌ی پژوهشنامه‌ی انقلاب اسلامی، سال دوم، شماره ۸.

هوارث، دیوید (۱۳۷۷) "نظریه‌ی گفتمان". ترجمه‌ی سید علی اصغر سلطانی. فصلنامه‌ی علوم سیاسی، شماره ۲.

یارمحمدی، ل. (۱۳۸۳) گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی. تهران: هرمس.

یورگنسن و فیلیپس (۱۳۸۹) نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه‌ی هادی آجیلی، تهران: نی.

برنز، اریک (۱۳۷۳) میشل فوکو، ترجمه‌ی بابک احمدی، تهران: نسل قلم.

Ashley, Richard K. (1987) “The Geopolitics of Geopolitical Space: Toward a Critical Social Theory of International Politics”, Alternatives, Vol. 12, No. 4.

Bagdonas, Ö.D. (2008) A Post-Structuralist Approach to Ideology and Foreign Policy: Kemalism in the Turkish Foreign Policy Discourse. PhD Thesis. Budapest: Central European University.

Campbell, D. (1990) “Global Inscription: How Foreign Policy Constitutes the United States”, Alternatives, XV: 263-76.

Campbell, D. (1994) “Foreign Policy and Identity: Japanese ‘Other’/American ‘Self.’” In S. Rosow, N. Inayatullah and M. Rupert, eds., Global Economy as Political Space. Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers: 147-70.

Campbell, D. (1998) Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

Dant, Tim (1991) Knowledge, Ideology and Discourse: a Sociological Perspective, London: Rutledge.

De-Vos (2003) "Discourse theory and the study of ideological (trance) - formation: analyzing social democratic revisionism", in journal of pragmatics.

Doty, R. L. (1993) “Foreign Policy as Social Construction: A Post-Positivist Analysis of US Counterinsurgency Policy in the Philippines”, International Studies Quarterly, 37: 297-320.

Fairclough, N. (1995) Critical Discourse Analysis, London: Longman.

Fairclough, N. (2001) language & power. London: Longman, 2nd ed.

Foucault, M. (1972) The Archaeology of Knowledge, Translated by A. Sheridan (London: Routledge).

Fowler, R., Hodge, B, Kress, G & Trew, T (1979) Language and Control (London: Routledge and kegan Paul).

Gilbert, G.N. & Mulkay, M. (1984) Opening Pandora's Box: A Sociological Analysis of Scientists' Discourse, Cambridge University Press.

Gutting, G. (2005) Foucault, New York: Oxford University Press.

Hall, Stuart (1992) Culture, Media, Language, London: Routledge.

Hansen, Lene (2012) "Discourse Analysis, Post-Structuralism, and Foreign Policy" In Steve Smith, Amelia Hadfield, and Tim Dunne, eds., Foreign Policy: Theories, Actors, Cases. Oxford: Oxford University Press.

Harris, Zellig S. (1952) "Discourse Analysis". Language 28.1:1–30.

Jackson, Robert J. (2013) Global Politics in the 21st Century, Cambridge University Press.

Jorgensen, M & L. Phillips (2002) Discourse Analysis as Theory and Method (London: Sage Publications).

Laclau, E (1990) New Reflections on the Revolution of our Time. London: Verso.

Laclau, E (ed) (1994) The making of Political Identities (London: verso).

laclau, E, & Mouffe, C, (2002) "Recasting Marxism" in James martin: Antonio Gramsci, critical Assessment of leading Political philosophers. Routledge.

Laclau, E & C. Mouffe (1985) Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics (London: Verso).

Larsen, H. (1999) "British and Danish European Policies in the 1990's: A Discourse Approach", European Journal of International Relations, 5, 4: 451-83.

Larsen, H. (2009) "A Different FPA for Europe? Towards a Comprehensive Framework for Analyzing the Foreign Policy of the EU Member States", European Journal of International Relations, 15, 3: 537-66.

Meriam Webster's collegiate dictionary (1993 and 2003).

Meyer Michael (2001) "Between theory, method, and politics: Positioning of the approaches to CDA", In Ruth Wodak and Michael Meyer (eds) Methods of Critical Discourse Analysis. London: SAGE Publications.

Nabers, Derek. (2009) "Filling the Void of Meaning: Identity Construction in US Foreign Policy after September 11, 2001", Foreign Policy Analysis

Oxford Reference Online. Oxford. University Press. 13 June 2003 http://www.oxfordreference.com/views/ENTRY.html?subview=Main&entry=t36.000864.

Potter, J. & Wetherell, M. (1987) Discourse and Social Psychology: Beyond Attitudes and Behaviour. London, Sage.

Psathas, G. (1995) Conversation analysis: The study of talk in interaction. Thousand Oaks, CA: sage.

Reinke de Buitrago, Sybille (2012) Portraying the Other in International Relations: Cases of Othering, Their Dynamics and the Potential for Transformation, Cambridge Scholars Publishing.

Schwandt, T (2001) Dictionary of Qualitative Inquiry, Thousand Oaks: Sage.

Sinclair, J. Mc. and Coulthard, R.M. (1975) Towards an Analysis of Discourse: The English Used by Pupils and Teachers. London: Oxford University Press, Oxford.

The Heritage illustrated dictionary of the English language (1984) edited by William Morris, New York: Mc grawhill International Book Company.

Travers, M. (2001) Qualitative research through case studies. London: Sage.

Van Dijk, T.A. (Ed.) (1997) Discourse as Structure and Process, London: Sage.

Watson, T. (2000) “Discourse and Organisation”, Human Relations, 53 (4). 559-74.